

فهرست مطالب

پیش درآمد

فصل اول: واقعه عاشورا

مقدمه

خلافت یزید و بیعت برای خلافت

امتناع امام حسین(ع) از بیعت

هجرت از مدینه به مکه

مسلم در کوفه

استانداري عبید الله بن زیاد بر کوفه

قیام و شهادت مسلم

هجرت از مکه به سمت کوفه

نامه‌ی امام به مردم کوفه

ملاقات با لشکر

برخورد با لشکر ابن سعد

روز تاسوعا

شب عاشورا

صبح عاشورا

بازگشت حر

آغاز نبرد خونین

شهادت علی اکبر

شهادت قاسم

شهادت فرزند کوچک امام

شهادت عباس و برادران او

شهادت فرزند امام حسن(ع)

غروب خورشید

غارت و اسارت اهل بیت

حرکت سرها و اسیران به کوفه

فصل دوم: تحلیل‌های واقعه عاشورا

مقدمه

۱- تفسیر اسطوره‌ای - ماورایی

۲- تفسیر عرفانی

۳- تفسیر اجتماعی- تاریخی

۴- تفسیر سیاسی - انقلابی

۵- تفسیر حماسی

۶- تفسیر فقهی - کلامی

۷- تفسیر اصلاحی

فهرست منابع

پیش درآمد

تشیع با سه رخداد مرتبط با هم از دیگر مذاهب اسلامی متمایز می‌گردد. حادثه غدیر خم، واقعه عاشورا و ظهور مهدی موعود، هویت شیعه مربوط به این سه حادثه است. اما به جرأت می‌توان گفت که در تاریخ تشیع حادثه‌ای به اندازه‌ی حادثه‌ی عاشورا اهمیت پیدا نکرده و مورد توجه نبوده و فرهنگ شیعه را تحت تأثیر قرار نداده است. عاشورا در واقع احیاگر حادثه غدیر و پیش‌درآمدی برای ظهور عدالت‌گستر موعود و فراهم ساختن زمینه‌های آن بود. به همین دلیل، داشتن تصویری شایسته و درست از این واقعه به همان میزان می‌تواند در فرهنگ سازی بایسته اهمیت داشته باشد.

از آنجا که آشنایی عمومی با حادثه‌ی عاشورا متکی بر فرهنگ شفاهی و درسیاری موارد غیر مستند است و نیز کتاب‌هایی که در تفسیر و تحلیل این واقعه نوشته شده، اغلب مفصل، متنوع و با گرایش خاص است. نگارش نوشته‌ای مستند، مختصر و علمی که حوصله عمومی با آن سازگار افتد و در برگزیده‌کلیات دو بخش وقایع و تحلیل‌ها باشد، ضروری می‌نماید.

مجموعه‌ی حاضر برای تحقق این مهم، از دو بخش اصلی تشکیل شده است. بخش اول شامل مختصری از وقایع تاریخی حادثه کربلا است. در این بخش سعی شده است از توضیحات اضافی خودداری گردد و مطالب آن مستند به قدیمی‌ترین و معتبرترین متون تاریخی مربوط به حادثه کربلا باشد.

منابع اصلی تاریخ عاشورا را می‌توان به چهار دوره تقسیم نمود: دوره اول: «اخبار الطوال» نوشته ابوحنیفه دینوری م ۲۹۰ هـ، «تاریخ یعقوبی» نوشته ابن‌واضح یعقوبی م ۲۹۲ هـ، «تاریخ طبری» نوشته محمد جریر طبری م ۳۱۰ هـ، «الفتوح» نوشته ابن اعثم کوفی م ۳۱۴ هـ «مقاتل الطالبیین» نوشته ابو الفرج اصفهانی م ۳۵۶، «الارشاد» نوشته شیخ مفید م ۴۱۳ هـ. دوره دوم: «الکامل» نوشته ابن اثیر ۴۴۹ هـ، «مقتل الحسین» نوشته موفق خوارزمی ۵۶۸ هـ، «مناقب» نوشته ابن شهر آشوب ۵۸۸ هـ، «اللہوف» نوشته سید بن طاووس ۶۶۴ هـ. دوره سوم: «روضه الشهداء» نوشته ملا حسین کاشفی ۹۱۰ هـ، «المنتخب» نوشته الطریحی النجفی ۱۰۸۵ هـ، «بحار الانوار» نوشته محمد باقر مجلسی ۱۱۱۱ هـ، دوره چهارم: «منتہی الامال» و «نفس المهموم» نوشته شیخ عباس قمی ۱۲۹۷ هـ، «ناسخ التواریخ» نوشته محمد تقی سپهر ۱۳۵۹ هـ.

این دوره‌ها که بر اساس نزدیکی به تاریخ واقعه عاشورا و هماهنگی نسبی مباحث مطرح شده توسط مورخین هر دوره تنظیم شده است به ترتیب از اعتبار بیشتری برخوردار هستند. به همین جهت ما در این نوشته فقط از منابع دوره اول استفاده کرده‌ایم. پس مطالب تاریخی این نوشته از کتاب‌های «اخبار الطوال»، «تاریخ یعقوبی»، «تاریخ طبری» و «الارشاد» مهم‌ترین سندهای این نوشته هستند. البته کتاب «ارشاد» نوشته شیخ مفید، به دلیل اینکه قدیمی‌ترین متن تاریخی شیعه محسوب می‌شود، نقش کلیدی در این نوشته دارد. کتاب ارشاد که حدود ۳۵۰ سال پس از واقعه عاشورا نوشته شده است، با «تاریخ طبری»، که حوادث مربوط به نهضت ابي عبد الله آن، با تکیه بر روایات «ابی‌مخنف» مورخ شیعی قرن دوم هجری نوشته شده است و معتبرترین تاریخ در این موضوع است، بسیار نزدیک می‌باشد.

متونی که تا زمان حادثه فاصله زیادی داشته باشد و یا سلسله آن تا زمان حادثه منقطع باشد، احتمال تحریف خواسته یا ناخواسته آن، از سوی دشمنان مغرض و یا دوستان نادان، بعید به نظر نمی‌رسد. پس اگر بخواهیم به روش درست تاریخ‌نگاری پای‌بند باشیم و تحریفات احتمالی را بر نتابیم، نمی‌توانیم به مطالبی که در نوشته‌های متاخرین آمده و سابقه قبلی نداشته است اعتماد کنیم. البته باید توجه داشت برخورد با آنچه در متون اولیه نیز آمده است بدون تحلیل عقلی و رعایت اصول تاریخ‌نگاری صحیح نخواهد بود.

بخش دوم این نوشته شامل تفسیرها و تحلیل‌های گوناگونی است که از حادثه‌ی عاشورا انجام گرفته است. اصولاً سه نوع تفسیر از واقعه کربلا در جهان اسلام وجود داشته است، عده‌ای چون ابوبکر ابن عربی بر نگرش حاکمیت‌اموی صحنه می‌گذاشت و معتقد بود که یزید شخصی صالحی بود و عمل ابي عبد الله يك حرکت شورشی گونه و تحت تأثیر تحریکات او باشد کوفه انجام شد. گروه دیگر چون ابن خلدون، بر نگرش امثال ابن عباس و محمد بن حنفیه صحنه

می‌گذاشت و معتقد بود یزید شخص فاسدی بود و قیام علیه او لازم بود ولی حسین بن علی در برآورد قدرتش در مقابل یزید دچار اشتباه محاسبه شد. چون چنین کاری از او ساخته نبود و چنین قیامی نتیجه بخش نبود. این نگرش عکس‌العمل یزید نیز نسبت به حسین بن علی را نیز قابل توجه نمی‌داند و آنرا محکوم می‌کند. دیدگاه سوم متعلق به امثال شافعی، حنبلی و نواندیشان معاصر اهل سنت است. این دیدگاه در جبهه موافق با حرکت سید الشهدا قرار دارد. هم یزید را شخص فاسد و مستحق سقوط می‌داند و هم عمل سید الشهدا را عملی عاقلانه، مسئولانه و نتیجه بخش می‌خواند. «مازنی» می‌گوید: «هرقطره از خون او، هر حرف از نام او، و هر جلوه از خاطره او تبدیل به مینی شد که سرانجام بنیان حکومت بنی امیه را برکنند و بر باد داد.»^۱ بر اساس این دیدگاه خاطره‌ی شهادت حسین بن علی باید انگیزه بر پاداری مراسم جشن و سرور باشد نه اشک و عزاداری و آه. همچنانکه عید بزرگ مسلمین عید قربان به همان اندازه یادآور یک فداکاری است و در آن جشن و سرور برگزار می‌گردد.^۲

اگر چه دیدگاه سوم به نگرش شیعه نزدیک است ولی بر آن منطبق نیست. سیاست و برنامه‌ریزی شیعه در این خصوص به دست فرزندان امام (ع) انجام گرفت. رویه‌ی آنها سیاست جشن و سرور نبود بلکه اشک و عزا بود. چون در شرایطی که بنی امیه به مناسبت پیروزی خود و اعراب به مناسبت سال نوحش می‌گرفتند، جشن اهل بیت نمی‌توانست منعکس کننده اعتراض به سفاکی بنی امیه باشد. جشن هماهنگ اقلیت با اکثریت نمی‌تواند، اعتراض اقلیت تحت ستم را نشانگر باشد. تراژدی و کشتار فجیع بنی امیه در کربلا باشادی تناسب ندارد. حسین بن علی (ع) با شهادت خود قصد داشت تا روح اعتراض به ستم را جاودانه کند. این هدف از طریق تحریک عواطف بهتر امکانپذیر است.

روایات بسیاری از ائمه اطهار نقل شده است که حاوی این نکته بود که مخلوقات خداوند از آسمانها و زمین و فرشتگان و جن حتی حیوانات بر حسین بن علی (ع) گریه و نوحه سرایی کردند.^۳ هر کس بر حسین بن علی (ع) بگرید ولویه اندازه بال پشه‌ای، گناهانش آمرزیده خواهد شد و بهشت بر او واجب خواهد شد. اگر انسان خود را به گریه وادارد یا شعری بسراید و با آواز سوزناک بخواند و دیگران را بگریاند، بهشت از آن او خواهد بود.^۴

تأکید بر عزا و ماتم و گریه از سوی ائمه در واقع نوعی مبارزه منفی برای زنده نگه داشتن حرکت ظلم ستیزانه سید الشهدا و آماده سازی نهاد ناآرام تشیع بود، ولی در گذر زمان گریستن و عزا، در بین شیعیان نه وسیله که به تدریج خودهدف شد.

نوشته شدن کتابهایی چون مفتاح البکا، طوفان البکا، محیط البکا (اقیانوس گریه)، مثير الاحزان (برانگیزاننده غمها)، لهوف (سوکهای سوزان)، محرق القلوب (سوزاننده قلبها) و نفس المهوم (نفس غمبار) و... تأییدی بر این نظریه است. در اغلب این کتابها صحنه‌های پر شور و خلق می‌شد تا دستمایه گریستن شود. تداخل فرهنگ تشیع و تصوف در برخی از زمان‌ها باعث می‌شد بیش از هر چیز بر رفتار پارسایانه و تسلیم جویانه‌ی امام تحت عنوان «مظلوم» تأکید شود. این نگرش علی‌رغم خواست ائمه (ع) از امام و عزاداری چهره‌ای ساخت که تعارضی با نظامهای ظالمانه صفویه یا قاجار نداشت و آنان خود تعزیه‌گردانان این نوع از عزاداری بودند و بعضاً از آن برای تحکیم قدرت خود استفاده می‌کردند.

با شروع مبارزات مردم ایران در جریان نهضت مشروطیت و سپس در تداوم آن به ویژه پس از ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ تفسیرهای نوینی از حادثه عاشورا صورت گرفت که مورد تأیید حاکمیت استبداد نبود. در این دوران نوعی نواندیشی برای پیرایش این واقعه از خرافات و تحریفها و در واقع نوعی تجدید نظر در برخی از تفسیرها قابل مشاهده است. این نواندیشی را می‌توان حول محور سه موضوع دانست: اولاً انگیزه قیام سید الشهدا چه بود؟ ثانیاً آیا چنین حرکتی در مقابل حاکمیت سیاسی وقت معقول یا مشروع بود؟ ثالثاً آیا روشی که برای نیل به این هدف انتخاب شد درست و نتیجه بخش بود؟

^۱ حمید عنایت، اندیشه سیاسی در اسلام، بهاء الدین خرمشاهی، انتشارات خوارزمی، ج ۲، ۱۳۶۵، ص ۲۱۶-۲۱۴

^۲ اندیشه سیاسی در اسلام، ص ۳۲۴

^۳ محمد بن جعفر قمی، کامل الزیارات، مکتبه الصدوق، چ اول، ۱۳۷۵، ص ۱۰۶-۸۲

^۴ کامل الزیارات، ص ۱۱۵-۱۰۶

پاسخهایی که به این سؤالات داده شد متنوع بود. عده‌ای تنها به عنوان يك مورخ به روش بیرون دینی از آن حادثه بحث کردند. عده‌ای دیگر به روش‌درون دینی و به عنوان شیعه معتقد به امامت با تمام لوازم آن موضوع را موردتوجه قرار دادند. گروه دوم بیشتر نسبت به این موضوع حساسیت نشان می‌دادند که نباید تفسیر واقعه عاشورا به گونه‌ای انجام گیرد که حرکت امام يك جریان خاص و منحصر به فرد با مقاصد و انگیزه‌های از پیش طراحی شده و شخصی‌جلوه کند. در غیر این صورتی، این حرکت غیر قابل تکرار، الگوگیری و بازآفرینی خواهد شد. حال آنکه بر اساس آموزه‌های شیعی، امام الگوی پیروان، و مقتدای آنان است و رفتار وی قابل آموزش و پیروی برای همگان است. بر این اساس علم امامت یا نسبت به جزئیات منتفی است یا نباید در آن حادثه نقش‌ویژه‌ای داشته باشد. بر طبق این تحلیل حرکت ابی عبدالله کاری عقلایی، طبیعی و اساساً انسانی است. بر این اساس، حرکت امام يك حرکت سیاسی - انقلابی برای براندازی حکومت نامشروع موروثی و سلطنتی تلقی می‌شود و همه می‌توانند آن را الگو قرار دهند. دیدگاه دیگر این بود که امام با علم به جزئیات حرکت و آگاهی از شهادت خود به چنین کاری دست زد و چنین حرکتی در آن شرایط حاد سیاسی، نه تنها به هلاکت انداختن خود نیست بلکه يك ضرورت برای مبارزه سیاسی و خود از مراحل امر به معروف و نهي از منکر است.

در هر صورت آنچه در فصل دوم این نوشته آورده شده است، نگرش‌هایی است که از طرف اندیشمندان معاصر شیعه در مورد حادثه عاشورا بیان شده است. در این قسمت خوانندگان با نگاه‌ها و تفسیرهای متفاوتی که از نهضت اباعبدالله الحسین (ع) صورت گرفته است آشنا خواهند شد. انتخاب يك یا مجموعه‌ای از این تفاسیر با توجه به متن مستند تاریخی مندرج در بخش اول، بر عهده خود خوانندگان است. از آنجا که برخی از این نظریه‌ها بر آن بوده‌اند تا با بیان نقاط ضعف تفسیر دیگران، نقاط قوت نظریه خود را برجسته سازند. این موضوع فرصتی را فراهم می‌سازد تا خوانندگان با انتقادهای مطرح شده به این نظریه‌ها نیز آشنا شویم. ترتیب طرح این دیدگاه‌ها تحت عناوین خود صورت تاریخی دارد. از گویندگان آنها نامی برده نشده است ولی خوانندگان می‌توانند از پانوشته‌های ذیل هر دیدگاه با کتابها و صاحبان آن نظریه‌ها آشنا شوند و برای مطالعه بیشتری آن مراجعه کنند. تنها دیدگاه اصلاحی است که به سخنان خود امام (ع) ارجاع داده شده است و با این پیش فرض تدوین گشته است که نهضت ابی عبدالله (ع) يك مکتب راهنما برای همه عصرها و نسلهاست و نباید آن را به شرایط انقلابی منحصر ساخت. اصول این حرکت می‌تواند همواره مقتدای راه انسان‌مسلمان در هر شرایطی باشد.

فصل اول : واقعه عاشورا

مقدمه

در حدود پنجاه سال پس از وفات رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - ویست سال بعد از شهادت امیرالمومنین - علیه السلام - معاویه بن ابی سفیان در نیمه‌ی رجب سال شصتم هجری از دنیا رفت. معاویه حدود ۴۲ سال حکومت کرد؛ پنج سال از طرف خلیفه‌ی دوم، دوازده سال از طرف خلیفه‌ی سوم، کمتر از پنج سال در زمان خلافت امیرالمومنین علی بن ابی طالب و حدود شش ماه در خلافت امام حسن - علیه السلام - حکومت شام را در دست داشت. معاویه در دوران حکومت امام علی (ع) و حسن بن علی (ع) با آنان درجنگ و ستیز بود و پس از آن، کمتر از بیست سال به صورت مستقل خلافت اسلامی را بر عهده داشت. وی سرسلسله‌ی چهارده خلیفه‌ی سفیانی و مروانی بنی‌امیه بود. آنها از سال ۴۱ تا سال ۱۲۲ هجری، به مدت هزار ماه حکومت اسلامی را به دست داشتند.

معاویه در زمان خلافت خود کاملاً بر اوضاع مسلط بود و توانست بر خلاف قراردادی که با امام حسن (ع) بسته بود، عمل کند؛ مثلاً در قرار صلحی که میان آنها بسته شد، شرط شده بود که شیعیان امیرالمومنین را آزار ندهد و آنها رانکشد و همگی در امان باشند و حتی نام «حجر

بن عدي كندي» که از اصحاب رسول خدا (ص) و شیعیان علي - عليه السلام - بود، در قرارداد قید شده بود. اما چنانکه مورخان اسلامي به اتفاق نوشته‌اند معاویه حجر بن عدي و شش نفر از یاران علي(ع) و حسن(ع) را کشت. حتي «زیاد بن ابیه» یکی از آنها را در عراق زنده بگور کرد. قدرت و استیلاي معاویه چنان بود که هر چه مي‌خواست انجام مي‌داد و کسی را ياراي چون و چرا و مخالف با او نبود. معاویه در اواخر عمر، برخلاف قرارداد صلح، براي خلافت فرزندش يزيد از مردم مسلمان بیعت گرفت.

خلافت يزيد و بیعت براي خلافت

هنگامي که يزيد به خلافت رسید امیر مدینه، «ولید بن عتبہ بن ابی‌سفیان»، امیر مکه «عمرو بن سعید بن عاص»، امیر کوفه «نعمان بن بشیر» و امیر بصره، «عبید الله ابن زیاد»^۵ بود.

يزيد پيش از هر کار تصمیم گرفت تا از «حسین بن علي»(ع) و «عبد الله بن زبیر» و «عبد الله بن عمر» که در زمان معاویه ولایت‌عهدي او را نپذیرفته و بیعت نکرده بودند بیعت بگیرد. يزيد به حاکم مدینه، «ولید بن عتبہ» نامه‌ای محرمانه نوشت و از او خواست که هر چه زودتر از این سه نفر بیعت بگیرد و هیچ عذري را از آنها نپذیرد. ولید وحشت کرد و براي انجام این امر «مروان بن حکم» را نزد خویش دعوت کرد و کدورت‌هایی که قبلاً بین آنها ایجاد شده بود رانادیده گرفت. ولید از مروان در مورد کیفیت بیعت گرفتن از این سه نفر مشورت‌خواست. مروان، که با روحیات آنها آشنا بود، گفت: «هم اکنون ایشان را احضار کن و از آنها بخواه تا بیعت کنند و به اطاعت يزيد در آیند. اگر پذیرفتند چه بهتر و اگر نه، پيش از آنکه از مرگ معاویه آگاه شوند، گردنشان را بزن. آنها اگر از مرگ معاویه خبر یافتند، نافرمانی کرده و مدعی خلافت خواهند شد، مگر عبد الله بن عمر که مرد قیام و مخالفت نیست.»

ولید پیکي نزد امام حسین و عبد الله بن زبیر فرستاد. آنها هر دو در مسجد بودند و از احضار بی‌موقع شبانه تعجب کرده بودند. آنها به فرستاده ولید گفتند: هم اکنون نزد ولید خواهیم آمد. امام به عبد الله گفت: «گمانم طاغوتشان مرده‌است و این فرستاده بی‌موقع براي آن است که قبل از فاش شدن خبر، با يزيد بیعت کنیم.» عبد الله زبیر پرسید: آیا با او بیعت خواهی کرد؟ امام پاسخ داد: نه.^۶

امام جمعی از یاران خود را فرا خواند و فرمان داد تا مسلح شوند او فرمود: «ولید مرا در این وقت خواسته است و گمان می‌کنم امری پیشنهاد کند که نپذیرم. به وي اعتماد ندارم. شما مراقب باشید؛ هرگاه صدای من بلند شد داخل شوید.»

امام نزد ولید رفت. ولید خبر مرگ معاویه را به او داد و آنگاه فرمان يزيد را ابلاغ کرد. امام (ع) فرمود: لابد به بیعت محرمانه‌ی من قانع نخواهی شد و می‌خواهی که آشکار و در حضور مردم بیعت کنم؟ آری. فرمود: هنگامی که مردم را براي بیعت می‌خوانی من را نیز خبر کن تا کار یکجا انجام شود. ما نیز تافردا در این باره تصمیم می‌گیریم. ولید قبول کرد. مروان گفت: به خدا اگر حسین بن علي از اینجا رفت و بیعت نکرد دیگر بر او دست نخواهی یافت. او را نگهدار تا بیعت کند وگرنه وي را گردن بزن. امام(ع) با شنیدن گفتار مروان از جابرخاست و گفت: تو مرا می‌کشی یا ولید؟ به خدا نادرست گفتمی و خطا کردی. پس راه خویش را در پيش گرفت و همراه یاران خود به منزل رفت. مروان به ولید گفت: اکنون که حرف مرا نشنیدی، به خدا قسم دیگر بر وي دست نخواهی یافت. ولید گفت: مروان چه می‌گویی؟! کاری را به من پیشنهاد می‌کنی که دین مرا نابود می‌کند. به خدا قسم دوست ندارم که مال همه دنیا تا جایی که خورشید بر آن می‌تابد و در آن غروب می‌کند، از آن من باشد و حسین بن علي را کشته‌باشم، سبحان الله. به خدا قسم هر کس خون حسین بن علي در گردش باشد، روز

^۵ ابن جریر طبری، تاریخ طبری، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، بی‌تا، ج ۲، ص ۲۵۰
^۶ معاویه با برادریم پیمان بست و بعد از مرگش خلافت را به من واگذار کند. يزيد مردی دائم‌الخمر، فاسد، سگ‌باز و میمون‌باز است و ما اهل بیت پیامبر هستیم. پس چنین بیعتی انجام نخواهد شد. ابن اعثم کوفی، الفتوح، محمد بن احمد مستوفی هروی، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۲، ص ۸۲۳

قیامت نزد خدا بدبخت و بیچاره خواهد بود. مروان که سخنان ولید و روحیه‌مماشات او را نمی‌پسندید، به وی گفت: اگر چنین معتقدی، کار خوبی کردی.^۷

امتناع امام از بیعت

فردای آن روز ولید مشغول تعقیب عبد الله بن زبیر شد که شب قبل از مدینه به مکه فرار کرده بود. او در اواخر روز یکبار دیگر نزد امام فرستاد تا برای بیعت حاضر شود. امام در جواب فرستاده‌ی او گفت: امشب هم بماند تا شما و ما در این امر تأمل کنیم. امام تصمیم خود برای قیام و خروج از مدینه را با برادرش «محمد بن حنفیه»^۸ در میان نهاد. محمد بن حنفیه معتقد بود که امام از بیعت بازید خودداری کرده ولی در شهرهایی که امکان دسترسی به او وجود دارد داخل نشود. او مکه را پیشنهاد نمود و گفت: به مکه وارد شو، اگر امنیت یافتی چه بهتر و اگر نه به کوهها و شهرهای مختلف مسافرت کن و از آنجا نمایندگان و نامه‌هایی برای مردم بفرست و آنان را به خود بخوان. اگر مردم با تو بیعت کردند خدا را بر این نعمت سپاس گو و اگر به غیر تو رو آوردند از دین، عقل، فضل و مروت تو کاسته نمی‌شود. امام فرمود: ای برادر بحق خیرخواهی و دلسوزی کردی، امیدوارم نظر تو استوار و با موفقیت همراه باشد.

امام حسین(ع) در شب یکشنبه بیست و هشتم ماه رجب سال شصتم هجری با افراد خاندان خود از راه اصلی رهسپار مکه شد. عده‌ای از همراهان پیشنهاد کردند که همچون زبیر از بیراهه بروند تا تعقیب کنندگان به آنها نرسند. حضرت فرمود: نه. به خدا قسم از راه اصلی بیرون نمی‌روم تا خدا چه خواهد. امام در مسیر این آیه را که بیان حالت حضرت موسی(ع) در هنگام خروج از مصر بود را زمزمه فرمود: فخرج منها خائفاً يترقب قال رب نجني من القوم الظالمين^۹ هراسان و چشم به راه بیرون رفت و گفت: پروردگارا از گروه ستمگران نجاتم ده.

صبح روز بعد، هنگامی که ولید از خروج امام از مدینه اطلاع یافت، هشتاد سوار را به دنبال او فرستاد ولی آنها موفق به یافتن امام نشدند.

هجرت از مدینه به مکه

امام حسین(ع) پس از پنج روز طی مسافت، در سوم ماه شعبان وارد مکه شد. پس از استقرار در مکه، اهالی هر روز به خانه امام رفت و آمد می‌کردند. عبدالله بن زبیر که امام را رقیبی سرسخت می‌دانست از این رفت و آمدها بسیار ناراحت بود.

خبر مرگ معاویه در عراق منتشر شد و مردم مطلع شدند که حسین بن علی(ع) از بیعت با یزید امتناع ورزیده و به مکه رفته است. مردم کوفه تصمیم گرفتند از امام دعوت به قیام کنند. آنان یکبار دیگر نیز پس از وفات امام حسن(ع) به حسین بن علی نامه نوشته بودند که ما معاویه را خلع می‌کنیم و با تو بیعت می‌کنیم ولی امام در پاسخ آنها نوشته بود: میان من و معاویه عهد و پیمانی است که شکستن آن جایز نیست. هنگامی که زمان پیمان به پایان برسد معاویه بمیرد در این کار اندیشه نخواهم کرد.

پس از آگاهی مردم کوفه از مرگ معاویه، آنها که اکثراً موالی بودند و حکومت علی(ع) را دیده بودند و حاضر نبودند سلطه بنی امیه را بپذیرند، طی دو روز در حدود صد و پنجاه نامه برای امام حسین(ع) فرستادند. آنان به امام نوشتند: به سویی ما رهسپار شو. شاید ما به وسیله تو بر حق متحد گردیم. سابقه کوفیان نشان می‌داد که آنان زود تصمیم می‌گیرند و زود از

^۷ در تاریخ یعقوبی آمده است: امام همان شب مدینه را ترک کرد. احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ابراهیم آیتی، ج ۲، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۶، ص ۱۷۸.

^۸ مادر محمد بن حنفیه، زنی از قبیله بنی حنیفه بود و به این جهت او را محمد بن حنفیه گفته‌اند. وی مردی شجاع و با تقوا بود. فرقه‌ی «کیسانیه» که طایفه‌ای از شیعه بوده‌اند، او را امام دانسته‌اند؛ اما اوبعد از پدر بزرگوارش، امیرالمؤمنین(ع) به امامت برادرش، امام حسن(ع) و سپس به امامت برادر دیگرش، امام حسین(ع) و پس از او به امامت بردارزاده‌اش، علی بن الحسین(ع) معتقد بود. وی از رجال بزرگوار اهل بیت است و در جنگ‌های امیرالمؤمنین از خود مردانگی‌ها نشان داد.

^۹ سوره قصص، آیه ۲۱

تصمیم خود منصرف می‌شوند. امام(ع) نمی‌توانست به راحتی به آنان اعتماد کند. او در پاسخ نامه‌های کوفیان نوشت: از حسین بن علی به مؤمنان و مسلمانان عراق. هانی و سعید، آخرین فرستادگان شما، نامه‌های شما را رساندند. آنچه را نوشته بودید، خواندم و در آن تأمل کردم. نوشته‌اید که ما را امامی نیست. به سویی ما رهسپار شو، باشد که خدای متعال ما را به وسیله‌ی تو بر حق و هدایت رهنمون سازد، اکنون برادرو عموزاده‌ام و مورد وثوق و اعتماد خاندانم، مسلم بن عقیل را نزد شما می‌فرستم. اگر آنچه گفته بودید را تأیید کند به سویی شما خواهیم آمد.

حضرت طی نامه‌ای مردم بصره را نیز به همراهی خود دعوت فرمود و به آنها نوشت: «بعد از پیامبر(ص) وارث به حق پیامبر ما بودیم. این حق را از ما گرفتند. ما برای جلوگیری از تفرقه امت سکوت کردیم. اینک فرستاده خویش را با این نامه به سویی شما روانه کردم. شما را به کتاب خدا و سنت پیامبر(ص) دعوت می‌کنم. سنت و قانون اسلامی از بین رفته است. سنت‌های قومی و شخصی متناسب با منافع عده‌ای خاص، جای آن را گرفته است. اگر دستور مرا اطاعت کنید شما را به راه رشاد هدایت خواهیم کرد.»^{۱۰} حکومت اختناق ابن زیاد در بصره از ابتدا مانع شد تا مردم بصره از نامه امام استقبال کنند.

مسلم در کوفه

امام در نیمه‌ی ماه رمضان عموزاده‌ی خود، مسلم بن عقیل را به کوفه فرستاد و به او فرمود: صلاح چنین می‌دانم که به کوفه روی و رأی مردم را ارزیابی کنی. اگر همانگونه بود که نامه‌هایشان حاکی از آن است با شتاب برای من بنویس تا زود پیش تو آیم. اگر به گونه‌ی دیگر بود، شتابان برگرد. مسلم، از راه مدینه به کوفه رفت و در خانه‌ی «مختار ثقفی» یا «مسلم بن عوسجه» مستقر شد. شیعیان که گمان می‌کردند کار به آسانی به سرانجام می‌رسد و بدون درد سر حسین بن علی بر یزید پیروز می‌شود و عدل و تقوای حسینی جای‌پیدا و گناه یزید را می‌گیرد، از مسلم به گرمی استقبال کردند. هنگامی که نامه‌ی امام بر آنها خوانده می‌شد، با یک دنیا خلوص، اشک شوق می‌ریختند. حدود ۱۸ هزار نفر به نایب خاص امام خود دست بیعت دادند. مسلم بن عقیل که این وضعیت را مشاهده کرد، طی نامه‌ای امام(ع) را به کوفه فرا خواند.

استانداری عبید الله بن زیاد

یزید از طریق جاسوسان خود خبر یافت مسلم به کوفه آمده است و شیعیان علی(ع) با وی بیعت کرده‌اند. در نظر او «نعمان بن بشیر» در تعقیب وی از خودضعف نشان می‌دهد. یزید «عبید الله بن زیاد» را که حاکم بصره بود، حاکم عراقین (کوفه و بصره) کرد و به او نوشت: باید به کوفه بروی و مسلم را تعقیب کرده، اسیر سازی، بکشی یا تبعید کنی. ابن زیاد قبل از حرکت، از مردم بصره زهر چشم گرفت. او فرستاده‌ی امام حسین به بصره را گردن زد و مردم را از همراهی با حسین بن علی ترسانید، آنگاه رهسپار کوفه شد. ابن زیاد در روز اول ورود به کوفه سخنرانی کرد و از مهربانی و سختگیری یزید سخن گفت. وی رؤسای اصناف و قبایل را احضار کرد و آنان را تهدید نمود و خواست با وی همکاری کنند. مردم کوفه با سابقه‌ای که از پدرش زیاد^{۱۱} داشتند، به سرعت قدرت مقاومت خود را از دست دادند. آنها از روزی که ابن زیاد حکومت کوفه را به دست گرفت فکرشان عوض شد و قصدشان تغییر کرد. اگر آن روز آیات جهاد قرآن در نظرشان جلوه‌گر می‌شد، امروز از «ولا تلقوا بایدیکم‌الی التهلکه» و حرمت به هلاکت انداختن خود دم می‌زدند. مردمی که واقعاً علاقه‌مند بودند تا امام حسین (ع) بر اوضاع مسلط شود و بنی امیه از حکومت بر جامعه‌ی اسلامی کنار رود،

^{۱۰} تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۶۶

^{۱۱} مادر زیاد سمیه بود ولی پدرش مشخص نبود لذا معاویه برای جذب وی او را برادر خود خواند و بر بصره و کوفه حاکم نمود. مردم به دلیل خشونتش از وی حساب می‌بردند. وی دست شیعیان را قطع می‌کرد، چشمان آنها را کور می‌نمود و آنان را بر نخلها آویزان می‌ساخت، می‌کشت و مثله می‌کرد.

تغییر موضع دادند. مسلم بن عقیل ناچار شد کمتر در میان مردم رفت و آمد کند و از محلی که بود به خانه‌ی مرد با نفوذ کوفه، یعنی «هانی بن عروه» برود. هر چه ابن زیاد بیشتر بر اوضاع کوفه مسلط می‌شد، مسلم و یارانش بیشتر در خطر قرار می‌گرفتند و احتمال تسلط مسلم بر کوفه بعیدتر به نظر می‌رسید.

شیعیان با احتیاط و پنهانی نزد مسلم رفت و آمد می‌کردند. هانی مریض شد و ابن زیاد که با وی سابقه دوستی داشت برای عیادت او به خانه‌ی هانی آمد. قبل از آمدن ابن زیاد مقرر شد در جریان این عیادت، مسلم بن عقیل ابن زیاد را به قتل برساند. در هنگام انجام این کار مسلم پشیمان شد و به استناد روایت منع‌ترور از جانب رسول خدا، چنین نکرد. بعدها جاسوسان ابن زیاد از حضور مسلم در خانه‌ی هانی خبر دادند. ابن زیاد او نیز هانی را دستگیر کرد.^{۱۲}

قیام و شهادت مسلم

هنگامی که مسلم از جریان دستگیری هانی خبر یافت، اصحاب خود را فراخواند و قیام کرد. قیام مسلم با چهارهزار نفر مسلح شروع شد. ابن زیاد در حالی که بیش از پنجاه نفر همراهش نبودند درهای قصر را بست؛ او تنها با سی نفر نظامی و بیست نفر از بزرگان کوفه و خانواده‌ی خودش در قصر بودند. ابن زیاد بزرگان قوم را فرمان داد تا از روی بام قصر، اقوام و خویشان را به بازگشت ترغیب کنند و از رسیدن لشکریان یزید و عواقب قیام بترسانند. اوضاع به ظاهر مساعد، تا اول شب بیشتر دوام نیاورد. پدرها و مادرها دست‌فرزندان خود را می‌گرفتند و می‌بردند و زنان نیز همسران خود را از معرکه خارج می‌ساختند. نزدیک شب، تعداد یاران مسلم به پانصد نفر رسید. مسلم بن عقیل نماز مغرب را در آن شب - نهم ذی حجه - در مسجد کوفه با سی نفر خواند و چون از مسجد بیرون رفت، جز ده نفر همراه وی باقی نمانده بودند. مسلم هنگامی که در خارج از مسجد به اطراف خویش نگریست احدی را ندید که راه را به وی نشان دهد یا او را به منزلی دعوت کند یا اگر با دشمنی برخورد کرد از وی دفاع نماید. بی آنکه بداند به کجا می‌رود، به راه افتاد. او در کوچه‌های کوفه سرگردان بود. مسلم در مسیر خود به خانه‌ی زنی پناه آورد. در فردای آن روز، فرزند آن زن - به طمع جایزه - محل اختفای مسلم را به ابن زیاد خبر داد. لشکر ابن زیاد، مسلم را محاصره کردند و او را دستگیر نمودند. به دستور ابن زیاد مسلم از بام قصر به زمین انداخته شد و به شهادت رسید. پس از کشتن او، ابن زیاد دستور داد که پای او را ببندند و در بازارها بکشند.^{۱۳}

هجرت از مکه به سمت کوفه

به دنبال نامه مسلم به امام حسین (ع)، حضرت پس از حدود چهار ماه واندي از مکه قصد عظیمت داشت. روز هشتم ذی الحجه، همزمان با قیام مسلم در کوفه و يك روز قبل از کشته شدن مسلم، طواف خانه و سعی بین صفا و مروه را انجام داد و از احرام خارج شد امام می‌خواست به سوی کوفه حرکت کند. زیرا احتمال اینکه او را در حرم الهی دستگیر کنند و یا غافلگیر کرده و در میان جمعیت حجاج بکشند وجود داشت. کسی تصور نمی‌کرد که فرزند رسول خدا در روز هشتم ذی حجه که تازه مردم برای انجام حج محرم می‌شوند، از مکه بیرون آید. حضرت در بین راه با افراد بسیاری ملاقات کرد. بسیاری برای امام مصلحت‌اندیشی می‌کردند و او را از رفتن به کوفه منع می‌نمودند. امام با پاسخ‌های مناسب به هر يك، مصمم بودن خود را به ادامه راه اظهار می‌کرد. در بین راه امام افراد مستعدي را که می‌دید دعوت می‌کرد تا وی را همراهی کنند. «زهیر بن قین» از جمله آنها بود که دعوت امام را پذیرفت و به جمع یاران امام پیوست.

^{۱۲} تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۹. اخبار الطوال شخصی را که ابن زیاد در خانه هانی عیادت می‌کند را «شريك بن اعور بصري» می‌داند. او از شیعیان بود و همراه ابن زیاد به بصره آمده بود و مهمان دیگرهانی بن عروه بود. پس از این عیادت شريك می‌میرد و ابن زیاد جنازه او را تشییع می‌کند و بر آن نماز می‌خواند. ص ۲۸۲-۲۸۳

^{۱۳} تاریخ یعقوبی، ص ۱۷۹.

نامه‌ی امام به مردم کوفه

امام با شتاب به سوی عراق پیش می‌رفت و به کوفه نزدیک می‌شد. هنوز خبر شهادت مسلم به او نرسیده بود. حضرت نامه‌ای به اهل کوفه نوشت و آن را به وسیله‌ی «قیس بن مسهر صیداوی» فرستاد. در این نامه امام به کوفیان نوشت که نامه‌ی مسلم به من رسید و از بیعت و حسن نیت و هماهنگی شما دریاری حق باخبر شدم. از خدا خواهانم که نیکی خود را از ما دریغ ندارد و شما را بر این حسن نیت و تصمیم قاطع اجری عظیم عنایت کند. من روز سه شنبه هشتم ذی حجه، یعنی روز ترویه از مکه به سوی شما رهسپار شده‌ام. هرگاه فرستاده‌ی من به کوفه رسید در کار خویش بیشتر شتاب و تلاش کنید. اگر خدا بخواهد در همین روزها بر شما وارد شوم.

قیس نامه‌ی امام را گرفت و به راه افتاد؛ او در نزدیکی کوفه دستگیر شد ولی نامه را از بین برد. وی را نزد ابن زیاد بردند. ابن زیاد به او گفت: باید بالای منبر روی و حسین بن علی را دشنام دهی. قیس بالای منبر رفت و خدا را سپاس و ستایش کرد و سپس گفت: «ای مردم! بدانید که حسین بن علی بهترین خلق خدا و فرزند فاطمه دختر پیغمبر شماست. من فرستاده‌ی او هستم، به یاری او برخیزید.» سپس بر ابن زیاد و پدرش لعنت کرد، و بر علی بن ابی طالب درود فرستاد. ابن زیاد فرمان داد او را از بالای بام به زمین انداختند. استخوان‌هایش درهم شکست و به شهادت رسید.

امام (ع) همچنان به سمت کوفه پیش می‌رفت تا اینکه او را از شهادت مسلمو هانی با خبر ساختند. حضرت انا لله و انا الیه راجعون گفت و مکرر فرمود: رحمت خدا بر آن دو باد. چیزی نگذشت که خبر شهادت قیس بن مسهر را نیز به اطلاع امام رساندند. امام برای وی دعا کرد. سپس رو به فرزندان عقیل کرد و فرمود: با این اوضاع نظرتان چیست؟ آنان گفتند: به خدا ما تا انتقام نگیریم یا همچون او به شهادت نرسیم باز نمی‌گردیم. حضرت فرمود: آری پس از اینان خیری در دنیا نیست. یاران امام نیز معتقد بودند امام به راه خود ادامه دهد. استدلال آنان این بود که موقعیت امام در بین مردم، همچون موقعیت مسلم نیست؛ امام اگر به کوفه وارد شوند، مردم از او استقبال خواهند کرد و به سوی او خواهند شتافت.

امام جلسه‌ای تشکیل داد و همه همراهان را از شهادت مسلم و هانی و اوضاع کوفه باخبر ساخت. سپس فرمود: شیعیان ما دست از یاری ما برداشته‌اند. هر که خواهد راه خود را در پیش گیرد و برود، عهد و مسئولیتی بر او نیست. بیشتر همراهان امام که قبلاً احساس می‌کردند بر سر سفره آماده حکومت خواهند نشست، از چپ و راست پراکنده شدند و تنها اندکی از همراهان باقی ماندند.

ملاقات با لشکر حر

روز اول ماه محرم سال ۶۱ هجری امام (ع) با حر و لشکر هزار نفری اوروبرو شد. امام فرمود یاران و همراهان تشنه‌ی حر را سیراب کنند و اسب‌های آنان را نیز آب دهند. وقت نماز ظهر امام از خیمه بیرون آمد و بعد از اذان و پیش از اقامه برای لشکر حر صحبت کرد. او پس از حمد و ثنای پروردگار گفت: «ای مردم! عذر من نزد خدا و شما مسلمانان کوفه این است که بی جهت رهسپار عراق نشدم؛ بلکه فرستادگان شما نزد من آمدند و شما در نامه‌های خود نوشته بودید که ما را امامی نیست. به سوی ما رهسپار شو تا خدا ما را به وسیله‌ی تو به راه آورد. اکنون آمده‌ام. اگر حاضرید که مرا با تجدید عهد و پیمان خود مطمئن‌سازید، به شهر شما می‌آیم و اگر این کار را نمی‌کنید و یا از آمدن من ناراحت و نگران هستید به همان جایی که از آنجا آمده‌ام باز می‌گردم.» حر و اصحاب او هیچ جوابی ندادند. هر دو سپاه با امام نماز را به جماعت خواندند.

آنان پس از استراحت، نماز عصر را نیز به همان ترتیب به جماعت خواندند. امام (ع) پس از نماز، بار دیگر برای اصحاب حر صحبت کرد و فرمود: «ای مردم، از خدا حساب ببرید و مردمی با تقوا باشید و حق را از آن اهل حق بدانید. ما خاندان محمد (ص) هستیم و سزاوارتر به فرمانروایی بر شما از این مدعیانی هستیم که به زور و ستم با شما رفتار می‌کنند. اگر رهبری

ما را خوش ندارید و می‌خواهید در باره‌ی حق ما نادان بمانید و اندیشه شما اکنون غیر از آن چیزی است که در نامه‌های خود نوشتید و فرستادگان شما به من گفتند، هم اکنون از نزد شما باز می‌گردم.» حر گفت: به خدا قسم از فرستادگان و نامه‌هایی که می‌گویی، بی‌خبرم. حضرت دو کیسه از نامه‌ها را به حر نشان داد. حر گفت: من نمی‌دانم. ما دستور داریم تو را به نزد ابن زیاد ببریم. حضرت فرمود: این آرزو را به گور می‌بری. سپس رو به یاران کرده فرمود: باز می‌گردیم. حر جلو کاروان امام را گرفت. پس از رد و بدل شدن سخنانی، مقرر شد تا کسب تکلیف از کوفه، امام به راهی برود که نه به کوفه و نه به مدینه ختم شود.

حضرت در مسیر حرکت بار دیگر در منطقه بیضه، با لشکر حر سخن گفت تا شاید قبل از اینکه نیروی نظامی دیگری برسد آنها متنبه شوند و اتفاقات به نفع امام به اتمام برسد. امام گفت: ای مردم پیامبر فرمود: هر کس حاکم ستمگری را ببیند که محرمات الهی را حلال شمارد و پیمان خدا را بشکند و بر خلاف سنت رسول خدا عمل کند و با مردم با گناه و تعدی رفتار نماید، ولی به کردار یا به گفتار به او اعتراض نکند، بر خدا واجب است که او را به جایی که باید ببرد. بدانید اینان به اطاعت شیطان در آمده‌اند و اطاعت رحمان را رها کرده‌اند. تباهی آورده‌اند و حدود را معوق نهاده‌اند. غنیمت را به خود اختصاص داده‌اند. حرام خدا را حلال دانسته و حلال خدا را حرام شمرده‌اند. سپس حضرت فرمود: من شایسته‌ترین افراد برای انتقاد از حکومت هستم و آنگاه پدر، مادر و جد خود را معرفی کرد و دلجویانه گفت: جانم با جانهای شماست و کسانی که با کسان شما بنده مقتدای شمایم. ایشان سپس کوفیان را شماتت کرده فرمود: اگر پیمان بشکنید و بیعت مرا از گردن خویش بردارید کار شما غیر منتظره نیست. شما با پدر، برادرو پسر عموی من چنین کردید. شما مرا فریب دادید و آینده خود را تباه ساختید.^{۱۴}

امام در منطقه ذی‌حسم نیز پس از حمد و سپاس خداوند به تحلیل اوضاع و بیان انگیزه قیام خود پرداخته فرمود: می‌بینید، دنیا عوض شده و به زشتی‌گراییده است. پیوسته بدتر می‌شود و از خیر آن چیز زیادی باقی نمانده است. مگر نمی‌بینید که به حق عمل نمی‌کنند و از باطل و انمی‌مانند. حقا که مؤمن باید آرزوی مرگ کند. مرگ شهادت است و زندگی با ستمگران مایه رنج.^{۱۵}

مدت زیادی نگذشت که قاصدی آمد و پاسخ عبید الله رسید. او در نامه خود نوشته بود، بر حسین سخت بگیر و او را در یک منطقه بدون سبزی و آب‌نگاهداری تا دستور بعدی برسد. چون حر مانع ادامه حرکت کاروان شد، امام در روز پنجشنبه دوم ماه محرم در یکی از نواحی نینوا به نام کربلا فرود آمد. زهیر بن قین به امام پیشنهاد کرد تا قبل از رسیدن نیروهای کمکی به لشکر حر حمله کنند؛ امام (ع) فرمود: ما شروع کننده‌ی جنگ نخواهیم بود.

برخورد با لشکر ابن سعد

روز سوم محرم، عمر بن سعد بن ابی وقاص با چهار هزار نفر از کوفه به کربلا رسید و در مقابل سپاه امام مستقر شد.^{۱۶} او که راهی فرمانداری ری بود، علی‌رغم میل باطنیش موظف شد تا ابتدا به مقابله امام برود و سپس راه ری را در پیش گیرد.^{۱۷} عمر بن سعد کسی را نزد امام فرستاد که چرا به عراق آمده‌ای؟ امام در جواب فرمود: مردم عراق مرا دعوت کرده‌اند. اکنون اگر از آمدن من کراهت دارید به حجاز باز می‌گردم. ابن سعد نامه‌ای به ابن زیاد نوشت و آنچه را که امام فرموده بود، گزارش کرد. ابن زیاد گفت: اکنون که چنگال‌های ما به سوی او بندشده است، امید نجات و بازگشت به حجاز دارد. راهی برای وی باقی نمانده است. ابن زیاد به ابن سعد نوشت: نامه‌ات را خواندم و آنچه را نوشته بودی، فهمیدم. از حسین بن علی بخواه که خود و همه‌ی همراهانش با یزید بیعت کنند. آنگاه که بیعت به انجام رسید نظر خواهیم داد.

^{۱۴} تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۰۴

^{۱۵} تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۰۵

^{۱۶} عمر بن سعد از قریش و از طایفه‌ی بنی زهره بن کلاب بود و از اقوام و خویش نزدیک حضرت آمنه‌مادر بزرگوار رسول خدا بود. پدرش «سعد بن ابی وقاص» از پنج نفری است که در آغاز بعثت رسول خدا بوسیله آشنائی با ابی بکر به دین اسلام درآمدند. نام سعد بن ابی وقاص در تاریخ اسلام و فتوحات اسلامی پرآوازه است.

^{۱۷} تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۰۹

سپس نامه‌ی دیگری از ابن زیاد رسید که در آن فرمان داده بود آب را به روی حسین و یاران وی بند تا قطره‌ای از آن را ننوشند.

عمر بی‌درنگ عمرو بن حجاج را به فرماندهی پانصد سوار فرستاد که میان اباعبدالله و آب فرات حایل شوند و راه آب را بر امام و اصحابش ببندند. این پیشامد سه روز پیش از شهادت امام اتفاق افتاد.

البته یکبار امام حسین و یارانش توانستند به آب دسترسی پیدا کنند و این در جریان حرکتی شبانه بود که به فرماندهی عباس(ع) و همراهی سی سوار و بیست پیاده و شبانه انجام گرفت.^{۱۸} نافع بن هلال در جلو آنها حرکت می‌کرد و آنان علی‌رغم موانع دشمن توانستند مشک‌های خود را پر از آب سازند، زمان این حادثه به درستی روشن نیست ولی تعداد مشک‌ها را بیست عدد ضبط کرده‌اند.^{۱۹}

امام(ع) از ابن سعد خواست که با وی ملاقات کند. آنها شبانه در میان دو سپاه ملاقات کردند و مدتی با هم سخن گفتند. چون عمر بن سعد به اردوگاه خود بازگشت. در طی نامه‌ای به ابن زیاد نوشت که: خدا آتش جنگ را خاموش کرد. ما باهم توافق کردیم و امر امت به خیر و صلاح برگزار شد. اکنون حسین بن علی آماده است که به حجاز باز گردد یا به یکی از مرزهای اسلامی روانه شود یا به نزد یزید رفته دست در دست او گذارد و هر چه خود صلاح بدانند عمل کنند.

با رسیدن این نامه، ابن زیاد نرم شد و تحت تأثیر پیشنهادهای ابن سعد فرار گرفت اما شمر بن ذی الجوشن، که خود آورنده نامه ابن سعد بود، گفت: آیاسخنان حسین را باور می‌کنی؟ از خود ضعف نشان نده و پیشنهاد او را نپذیر. این فرصت را غنیمت شمار و دست از وی بر مدار که دیگر چنین فرصتی به دست نخواهی آورد. از آنان بخواه که تسلیم تو شوند. آنگاه آنان را کیفر ده یا ببخش. ابن زیاد گفت: راست می‌گویی پس خودت رهسپار کربلا شو و این نامه را به ابن سعد برسان. اگر ابن سعد حاضر نشد با حسین بن علی جنگ کند تو خود فرماندهی سپاه را بر عهده بگیر و گردن حسین را بزن و سرش را برای من بفرست. آنگاه به ابن سعد نوشت: من تو را نفرستادم تا با حسین بن علی مدارا کنی و نزد من از وی شفاعت کنی و راه سلامت و زندگی او را هموارسازی. اگر او و یارانش تسلیم شدند، آنها را نزد من بفرست و اگر امتناع کردند بر آنها حمله کن تا آنان را بکشی و بدن‌هایشان را مثله کنی؛ چه ایشان سزاوار این کار هستند. اگر حسین بن علی کشته شد، بر سینه و پشت او اسب بتاز تا پایمال اسب‌ها شود چون حسین مردی ستمگر و ماجراجو و حق ناشناس است. وی در ادامه می‌نویسد: مقصودم از این کار آن نیست که پس از مرگ صدمه‌ای به او برسد، اما سخنی گفته‌ام و عهده‌ام که اگر او را بکشم لگدکوب اسب‌ها کنم. اکنون اگر به آنچه دستور دادم عمل کردی تو را پاداش می‌دهیم و اگر به این کارتن ندادی از سپاه ما بر کنار باش و لشکریان را به شمر بن ذی الجوشن واگذار که ما به وی دستورات لازم را داده‌ایم.

روز تاسوعا

شمر به کربلا رسید و نامه را به عمر سعد داد. عمر سعد آن را خواند و رو به شمر کرد و گفت: وای بر تو، چه کردی! چه فرمان زشتی آوردی، به خدا قسم می‌دانم که تو نگذاشتی کار به صلح و سلامت پیش رود. خدا آواره‌ات کند. به خدا قسم حسین تسلیم کسی نمی‌شود. او جان پدرش را در سینه دارد. شمر گفت: بگو چه می‌کنی؟ فرمان را اجرا می‌کنی و دشمن امیرت را می‌کشی یا سپاه را به من واگذار می‌کنی؟ عمر سعد تصمیم گرفت فرمان امیر را خود به اجرا گذارد. در آن هنگام که عصر روز پنجشنبه نهم محرم بود بر مرکب سوار شد و در مقابل لشکر خود ایستاد و گفت: ای لشکریان خدا! سوار شوید که شما را مژده‌ی بهشت باد.^{۲۰}

^{۱۸} الفتح، ص ۸۹۴

^{۱۹} الفتح، ص ۸۹۴

^{۲۰} این جمله از گفته‌های رسول خدا (ص) است و در یکی از غزوات، رسول خدا در مقام دعوت و دفاع از حریم اسلام به اصحاب خود گفت: «یا خیل الله اركبی و بالجنه ابشري» عجیب است که همین تعبیر را ابن سعد در عصر تاسوعا علیه فرزند رسول خدا و عزیزان و فرزندان وی به کار می‌برد.

امام (ع) جلو خیمه خود نشست، دست به شمشیر گرفته و سر به زانو گذاشته، به خواب رفته بود. ناگاه با هیاهوی سپاه دشمن بیدار شد. زینب کبری سراسیمه نزد برادر دوید و گفت: برادر، مگر هیاهوی سپاه را نمی‌شنوی که نزدیک شده‌اند؟ امام (ع) سر از روی زانو برداشت و گفت: هم اکنون رسول خدا را در خواب دیدم که گفت: تو نزد ما می‌آیی. زینب با شنیدن این سخن، سیلی به صورت خود زد و گفت: ای وای. امام فرمود: خواهرم، وای بر تو نیست. آرام باش خدا تو را مرحمت فرماید. اگر مردم صدای تو را بشنوند ما را شماتت می‌کنند.^{۲۱}

در این موقع عباس بن علی (ع) رسید و گزارش داد. امام برخاست و گفت: برادرم، عباس، سوار شو و از آنان بپرس که چرا در این موقع حمله کرده‌اند و چه چیز تازه‌ای روی داده است؟ عباس با بیست نفر سوار از جمله زهیر بن قین و حبیب بن مظاهر اسدی در مقابل سپاه دشمن رفت و پرسید که سبب حمله‌ی ناگهانی شما چیست؟ گفتند: دستوری از امیر ما رسیده است که باید هم اکنون تسلیم شوید یا با شما جنگ کنیم. عباس (ع) گفت: عجله نکنید تا خدمت ابا عبد الله برسم و مطلب را به عرض ایشان برسانم. همراهان عباس در جلو سپاه دشمن ماندند و ایشان را موعظه می‌کردند. عباس (ع) نزد برادر آمد و مطلب را به عرض رسانید. امام فرمود: برگرد و اگر توانستی تا بامداد فردا برای ما مهلت بگیر. باشد که ما امشب برای پروردگار نماز بخوانیم و دعا کنیم و در پیشگاه پروردگار آمرزش بخواهیم. خدا می‌داند که من نماز خواندن و قرآن خواندن و زیاد دعا کردن و استغفار نمودن را دوست دارم. عباس بازگشت و خطاب به آنها گفت: ای مردم ابو عبد الله از شما می‌خواهد که امشب بروید تا در این کار بکنیم. قبلاً چنین موضوعی مطرح نشده بود. فردا صبح همدیگر را ملاقات خواهیم کرد. انشاء الله یا رضایت می‌دهیم و کاری را که می‌خواهید و تحمیل می‌کنید انجام می‌دهیم و اگر نخواستیم آن را رد می‌کنیم. دشمن با وجودی که قصد نداشت به حسین بن علی مهلت دهد ولی پس از مشورت و با اصرار لشکریان خود، آن شب را به آنان مهلت داد. آنگاه شمر جلو آمد و گفت: فرزندان خواهر ما کجا هستند؟ عباس و برادرانش جعفر، عبد الله و عثمان فرزندان علی (ع) و ام البنین بیرون آمده و گفتند: چه می‌خواهی؟ او امان‌نامه‌ای را به آنها نشان داد که از ابن زیاد برای آنان گرفته بود. آنان گفتند: خدا تو و امان‌نامه‌ات را لعنت کند. آیا ما در امان باشیم و فرزند رسول خدا امانی نداشته باشد؟^{۲۲}

شب عاشورا

امام زین العابدین (ع) که در این سفر همراه پدر بود، می‌گوید: پدرم نزدیک شب یاران خود را جمع کرد و با آنان سخن گفت. با اینکه من مریض بودم، نزدیک رفتم تا گفتار وی را بشنوم. شنیدم که با یاران خود می‌گفت: «خدا را به نیکوترین وجه سپاسگزارم و در عافیت و گرفتاری او را ستایش می‌کنم. خدایا تورا سپاس می‌گزارم که ما را به پیامبر سرفراز کردی و قرآن را به ما آموختی و ما را در دین و احکام آن فقیه و دانا ساختی. برای ما گوش و دیده و دل قرار دادی و ما را از آلودگی شرک برکنار داشتی و ما را شکرگزار نعمت‌هایت قرار دادی. راستی که من اصحابی باوفا تر و بهتر از اصحاب خود و خویشانی نیکوکارتر و مهربان‌تر از خویشان خود نمی‌شناسم. خدا همه‌تان را جزای خیر دهد. گمان می‌کنم که روز نبرد ما با این سپاه فرا رسیده است. من دیگر گمان یاری از این مردم را ندارم. همه را اجازه‌ی رفتن می‌دهم و آزاد می‌گذارم. همگی بدون منع و ناراحتی از این تاریکی شب استفاده کنید و راه خود را در پیش گیرید.

بعد از خطبه‌ی امام، جز اظهار فداکاری و پایداری از یاران امام عکس‌العملی دیده نشد. «مسلم بن عوسجه» برخاست و گفت: ما اگر دست از یاری تو برداریم تو را تنها بگذاریم، عذر ما نزد خدا چه خواهد بود؟ به خدا قسم از تو جدا نمی‌شوم تا نیزه‌ی خود را در سینه‌ی دشمنانت بکوبم و تا بتوانم شمشیر خود را از خونشان سیراب کنم. آنگاه که هیچ سلاحی در

^{۲۱} الفتوح، ص ۹۰۰

^{۲۲} در کتاب تاریخ طبری آمده است: امان‌نامه‌ی فرزندان ام البنین را عبد الله بن محل از ابن زیاد گرفت چون ام البنین مادر آنها، عمه عبد الله بود و کزمان غلام عبد الله آن را به عباس و برادرانش نشان داد. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۱۴

دست من نباشد که با ایشان بجنگم سنگ بارانشان کنم. بخدا قسم که ما دست از تو برنمی‌داریم تا خداوند بداند که در نبود پیغمبرش، حق فرزند او را رعایت کردیم. بخدا قسم اگر بدانم که من کشته می‌شوم و سپس زنده می‌شوم و آنگاه مرا به آتش می‌سوزانند و سپس زنده می‌شوم، از تو جدا نخواهم شد تا در راه تو جان دهم. چرا این کار را نکنم؟ با آنکه یک بار کشته می‌شوم و پس از آن برای همیشه سرفراز و سعادت‌مند و سربلند خواهم بود. چون سخنان مسلم بن عوسجه به پایان رسید، زهیر بن قین بجلی برخاست و گفت: به خدا قسم دوست دارم که کشته شوم و سپس زنده شوم و آنگاه دیگر بار، کشته شوم تا هزار بار و این وسیله‌ای باشد که خدا تو را و جوانان اهل بیت تو را حفظ کند و شما زنده بمانید. امام زین العابدین نقل می‌کنند: آن شب پدرم بر در خیمه خود تنها نشسته بود و اشعاری را زمزمه می‌کرد که حاکی از این بود که هر کسی به راه مرگ می‌رود. هنگامی که عمه‌ام زینب این اشعار را شنید به سمت برادر دوید و گفت: آیا در انتظار کشته شدنی؟ جانم فدایت... و سخن در گلویش ماند. امام در حالی که اشک در چشمانش حلقه زده بود فرمود: اگر شتر مرغ را بگذارند می‌خوابد. زینب بی‌تابی را بیشتر کرد و از هوش رفت. امام آب به چهره او پاشید و گفت: خواهرم، جز خدا همه چیز نابود می‌شود. تو را قسم می‌دهم گریبان ندري و چهره نخراشی، وای نگویی و مرگ نخواهی. در آن شب امام (ع) دستور داد خیمه‌ها را نزدیک هم بزنند و طناب‌های آنها را درهم داخل کنند و آنها را چنان نصب کنند که امام در میان آنها قرار گیرد. خندق در پشت خیمه‌ها حفر کردند و در آن خار و نی ریختند تا هنگام جنگ آتش بزنند و با دشمنان از یک سو روبرو شوند. آن شب را امام و یاران، به نماز و استغفار و دعا و زاری سپری کردند، بالاخره بامداد روز پرافتخار فرا رسید.^{۳۳}

صبح عاشورا

امام (ع) بعد از نماز، روز خود را با دعا شروع کرد: «پروردگارا، تو در هر گرفتاری محل وثوق و اعتماد منی. در هر سختی به تو امیدوارم و در هر مشکلی که برای من پیش آید، تنها وسیله و چاره‌ی من تویی. چه بسیار گرفتاری و پریشانی که دل را ناتوان می‌ساخت و چاره‌ای برای آن در دست نبود. دوستان یاری نمی‌کردند و دشمنان زبان به شماتت می‌گشودند؛ اما چون امید خود را از غیر تو بریدم و تنها چاره‌ی آن را از تو خواستم، به من فرج و گشایش دادی و آن مشکل را از من بر طرف ساختی. هر نعمت و نیکی تنها از تو به مامی‌رسد و همه چیز را باید از تو خواست.»

حضرت بلافاصله صفوف یاران خود را که سی و دو نفر سواره و چهل نفر پیاده بودند، مرتب ساخت. «زهیر بن قین» را فرماندهی جناح راست و «حبيب بن مظاهر» را فرماندهی جناح چپ قرار داد و پرچم را به دست برادرش، عباس (ع) سپرد.

عمر بن سعد نیز صفوف لشکر خویش را مرتب ساخت. فرماندهی جناح راست را به «عمرو بن حجاج»، فرماندهی جناح چپ را به «شمر بن ذی‌الجوشن»، فرماندهی سوار نظام را به «عروه بن قیس»، فرماندهی پیادگان را هم به «شبت بن ربعی» و پرچم را به دست غلام خود داد.

امام حسین (ع) در روز عاشورا بر شتر خود سوار شد و در مقابل لشکر دشمن با صدایی رسا که بیشتر لشکر دشمن آن را می‌شنیدند، فریاد کرد: «ای مردم عراق، گفتارم را بشنوید. در کشتن من تعجیل نکنید تا شما را به آن چه بر من واجب است، موعظه کنم و دلیل خود را در آمدن به عراق با شما باز گویم. اگر عذر مرا پذیرفتید و سختم را باور کردید و از راه عدل و انصاف با من رفتار نمودید، راه خوشبختی خود را هموار ساخته‌اید و شما را بر من راهی نباشد. اگر هم عذر و دلیل مرا نپذیرفتید و از راه عدل و انصاف منحرف شدید، کشتن من پس از این باشد که بر انجام آن تأمل کرده‌اید. از روی شتابزدگی و بی‌فکری به چنین کار بزرگی دست نزنید...» حضرت، خود و اجداد خویش را معرفی کرد و فرمود: آیا من فرزند دختر پیامبر شما نیستم؟ آیا رسول خدا (ص) در باره من و برادرم نفرمود: این دو سرور جوانان بهشت هستند؟

آیا همین کلام مانع از ریختن خون من نیست؟ مگر من خون کسی از شما را ریخته‌ام یا مالی از شما برده‌ام یا قصاص جراحی از من می‌خواهید که قصد کشتن مرا دارید؟ آنگاه روبه فرماندهان لشکر دشمن کرده و فرمود: «ای شبت بن ربیع، ای حجار بن ابجر، ای قیس بن اشعث و ای یزید بن حارث، آیا شما نبودید که مرا به کوفه دعوت کردید؟ قیس بن اشعث گفت: ما نمی‌دانیم تو چه می‌گویی؟ به حکم عیدالله تن ده. امام فرمود: نه دست خواری می‌دهم و نه چون بندگان فرار خواهیم کرد.

بازگشت حر

گوش‌های این جمعیت همه‌ی این سخنان را شنید، اما فقط يك دل بود که آن را پذیرفت و تحت تأثیر قرار گرفت. حر بن یزید ریاحی. او صبح عاشورا نزد عمر بن سعد آمد و از او پرسید: به راستی می‌خواهی با حسین بن علی بجنگی؟ گفت: آری. به خدا قسم جنگ می‌کنم آن هم جنگی سخت. حر گفت: چه مانعی دارد که یکی از پیشنهاد‌های حسین را بپذیری؟ وی گفت: اگر به اختیار خود بودم، مانعی نداشت و می‌پذیرفتم؛ اما ابن زیاد به پذیرفتن هیچ کدام از پیشنهاد‌های او تن در نمی‌دهد. وی گفت: به خدا قسم به دو راهی بهشت و دوزخ رسیده‌ام اما هرچند پاره پاره و سوزانده شوم، چیزی را بر بهشت ترجیح نخواهم داد. آنگاه راه اردوگاه امام را در پیش گرفت.

با شعله‌ی ملکوتی که رفتار و سخنان امام طی این مدت در وجود او افروخته بود، این مرد خوش عاقبت در گیر و دار دو راهی بهشت و جهنم بر شیطان نفس‌چیره شد و راه خدا را در پیش گرفت. در حالی که سرپایش می‌لرزید در مقابل امام قرار گرفت و گفت: خدا می‌داند نمی‌دانستم که کار به اینجا می‌کشد. اکنون برای توبه کردن آمده‌ام؛ اما نمی‌دانم که راهی به توبه دارم یا خیر؟ امام فرمود: «آری خدا توبه‌ات را قبول می‌کند و تو را می‌آمرزد. تو آزاده‌ای، همانگونه که مادرت تو را آزاده نامید.^{۲۴} اکنون پیاده شو. حر عرض کرد: چه بهتر که ساعتی با این مردم، سواره بجنگم و آخر کار با سرافرازی شهادت پیاده شوم. امام فرمود: خدا تو را رحمت کند. هر چه می‌خواهی انجام ده.

حر به سوی لشکر کوفه برگشت و با همکاران و همراهان پیش‌تر خود سخن گفت و آنان را به جهت بی‌وفایی و پیمان شکنی ملامت نمود. او خطاب به سپاهی که خود فرمانده بخشی از آن بود گفت: ای مردم کوفه خدا مرگ شما را برساند. خدا مادران شما را عزادار کند که این بنده خدا را دعوت کردید و آنگاه که دعوت شما را پذیرفت و نزد شما آمد، دست از یاری وی برداشتید. شما که روزی وعده می‌دادید که در راه وی از جان خود خواهید گذشت، امروز پیرامون او را گرفته‌اید و شمشیر به روی او کشیده‌اید تا او را بکشید. او را محاصره کرده‌اید و راه نفس کشیدن را بر وی بسته‌اید. از هر طرف او را در فشار قرار داده‌اید و نمی‌گذارید که به سر زمین‌های پهناور خدا روی آورد و خود و خاندانش در امان باشند. او را مانند اسیری گرفتار ساخته‌اید و بیچاره‌اش کرده‌اید. آب جاری رودخانه‌ی فرات را که مسلمان و نامسلمان از آن می‌نوشند و جانوران در آن آب تنی می‌کنند، بر او و زنان و کودکان و یارانش بسته‌اید تا تشنگی آنان را از پای درآورد. بعد از رسول خدا با فرزندان او چه بد رفتار کردید، اگر امروز در این ساعت پشیمان نگردید و از کشتن وی منصرف نشوید، خدا در تشنگی قیامت سیرابتان نخواهد ساخت.^{۲۵}

آغاز نبرد خونین

عمر بن سعد تیری به کمان گذاشت و به سوی لشکر حسین (ع) پرتاب کرد و گفت: ای مردم گواهی دهید که من نخستین کسی بودم که تیر را رها کردم. به دنبال او تیراندازان لشکرش

^{۲۴} داستان حر در الفتوح با تفاوت نقل شده است. ر.ک: الفتوح، ص ۹۰۴

^{۲۵} در کتاب الفتوح شبیه این سخنان را به بریر بن خضیر نسبت می‌دهند. ر.ک: الفتوح، ص ۹۰۲

تیرها را رها کردند و نیروهای پیاده به میدان آمده، مبارز خواستند. جنگ آغاز شده بود. ابتدا بر اساس رسم اعراب جنگ‌های تن به تن انجام گرفت که از طرف مقابل گروهی کشته شدند.^{۲۶} عمرو بن حجاج، فرماندهی جناح راست، خطاب به لشکریان خود فریاد زد: ای احمق‌ها، آیا می‌دانید با چه کسانی می‌جنگید؟ شما با سواران و دلاوران کوفه جنگ می‌کنید؟ با دلیرانی می‌جنگید که دست از دنیا شسته و تشنه‌ی مرگ هستند؟ کسی به تنهایی و جدا جدا به جنگ ایشان نرود. تعداد آنها کم است و اندکی بیش زنده نخواهند بود. به خدا اگر شما از دور تنها سنگ بر آنان پرتاب کنید، آنان را خواهید کشت.

عمر بن سعد این سخن را پسندید و گفت: راست گفتی. اندیشه و تدبیر همان است که تو اندیشیده‌ای. پس فرمان داد کسی تن به تن نجنگد. عمرو بن حجاج، با همراهانش از سمت فرات بر اصحاب حسین (ع) حمله کردند. ساعتی جنگیدند و باز گشتند. گرد و خاک که فرو نشست، دیدند مسلم بن عوسجه - رحمه الله علیه - به زمین افتاده است. پس حسین (ع) این آیه را خواند که: «کسی پیمان خویش را به انجام رسانید و از ایشان کسی است که انتظار می‌کشد.»^{۲۷} دوست او، حبیب بن مظاهر به وی نزدیک شد و گفت: ای مسلم، به زمین افتادن و شهادت تو بر من بسیار سخت است اما ای مسلم مزده که به بهشت می‌روی. مسلم با صدای ضعیفی گفت: خدایت تو را به نیکی بشارت دهد. حبیب گفت: اگر نبود که من می‌دانستم هم اکنون به دنبال تو خواهم آمد، هر سفارش و وصیتی داشتی، می‌پذیرفتم. او در حالی که به حسین اشاره می‌کرد، جان داد.

شمر بن ذی الجوشن، فرماندهی جناح چپ لشکر ابن سعد با همراهان خود بر جناح چپ لشکر حسین (ع) حمله بردند. یاران امام در برابر دشمن پایداری کردند و با نیزه‌هایشان آنها را به عقب راندند.

حمله‌ی همه جانبه از هر سو به حسین (ع) و یارانش آغاز شد. از یاران او باینکه سی و دو نفر سوار بیشتر نبودند، نبرد شجاعانه‌ای کردند. آنها از هر سو به سواران کوفه حمله می‌کردند و آنها را پراکنده می‌ساختند. دشمن اسب حر بن یزید را کشت و حر پیاده به جنگ مشغول شد و گفت: اگر اسب مرا بکشید، من پسر آزاد مرد هستم. دلاورتر از شیر شجاعم. سپس با شمشیر بر ایشان حمله کرد. گروه بسیاری اطرافش را گرفتند و او را کشتند.

عروه بن قیس، که فرمانده سواران بود، کسی را پیش فرمانده خود عمر بن سعد فرستاد و گفت: آیا نمی‌بینی این سواران من امروز از دست این مردان انگشت شمار چه می‌کشند؟ پیادگان و تیراندازان را به یاری ما بفرست. او تیراندازان را به کمک آنها فرستاد.

حصین بن نمیر که فرمانده و رئیس تیراندازان بود به همراهان پانصد نفری خود دستور داد، یاران حسین (ع) را تیرباران کنند. آنان همگی شروع به تیراندازی کردند. چیزی نگذشت که اسب‌ها را از پا درآوردند و مردان بسیاری را مجروح ساختند. یاران امام از اسب پیاده شده، ساعتی به جنگ پرداختند. جنگ شدت گرفته بود. یاران حضرت در میان لشکر دشمن داخل شده بودند و در نبردی نابرابر بسیاری از آنها کشته و مجروح شدند.

شمر بن ذی الجوشن با همراهانش به سمت خیمه‌ها حمله کردند. زهیر بن قین با ده نفر از یاران حسین (ع) بر آنان حمله کرد و آنان را از کنار خیمه‌ها دور ساخت. شمر و همراهانش دوباره بازگشتند. زهیر گروهی از آنها را کشت و بقیه را مجبور به عقب نشینی کرد.

هنگام ظهر حسین بن علی (ع) با یاران خود نماز خوف خواندند و جنگ را ادامه دادند. حنظله بن سعد از میان یاران حسین (ع) بیرون آمده، فریاد زد: ای مردم کوفه، من بر شما می‌ترسم مانند روز احزاب. ای مردم من بر شما می‌ترسم از روز فریاد (رستاخیز)، ای مردم حسین را نکشید. «خدا با عذاب خود نابودتان می‌سازد. بدبخت شد آنکه دروغ بست.» سپس پیش آمده، جنگ کرد تا شهید شد.

^{۲۶} تعداد لشکر عمر بن سعد آنگونه که در ارشاد و طبری آمده است حدود پنج هزار نفر است. يك هزار همراه حر آمدند و چهار هزار همراه عمر سعد، ولي الفتوح آنان را ۲۲ هزار دانسته است. الفتوح، ص ۹۰۴
^{۲۷} من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه، فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبديلا. سوره احزاب، آیه ۲۳.

ياران سيد الشهداء(ع) همچنان يك به يك پيش مي آمدند و شجاعانه جنگ مي کردند و شهيد مي شدند. ديگر از همراهان حسين(ع) جز خاندان آن بزرگوار و تعداد اندكي از ياران باقي نمانده بودند.

شهادت علي اكبر

علي بن الحسين(ع) که در آن هنگام نوزده سال داشت، پيش آمد. او از زيباترين جوانان آن زمان بود. او اولين شخص از خاندان امام بود که به دشمن حمله کرد.^{۲۸} چند بار حمله کرد و بازگشت. «مره بن منقذ» گفت: همه گناه عرب به گردن من اگر بر من بگذرد و پدرش را عزادار نکنم. او در حمله ي آخر بر سر راه علي اكبر قرار گرفت و نيزه اي به وي زد. او به زمين افتاد. لشكريان گرد علي اكبر را گرفتند و با شمشيرهاي خود او را پاره پاره کردند. حسين(ع) بر سر فرزند جوان خود حاضر شد و فرمود: خدا مردمي که تو را کشتند نابود کند. اي پسر، چقدر اين مردم بر خدا و بر دريدن حرمت رسول خدا(ص) بي باک شده اند. اشک از ديدگان حق بينش سرازير شد و فرمود: دوست دارم پس از تو اين دنيا نباشد. زينب دويد و مويه کنان خود را بر جسد او انداخت. حضرت دست او را گرفت و به سوي خيمه ها برد. آنگاه جوانان را صدا کرد و گفت: برويد برادران را برداريد. جوانان آمده او را برداشتند و جلوي خيمه ها که پيش روي آن جنگ مي کردند بر زمين نهادند.

شهادت قاسم

«حميد بن مسلم» مي گويد: در اين گير و دار پسرکي به سوي ما آمد که روپش همانند پاره اي از ماه مي درخشيد در دستش شمشيري بود. پيراهني بلنديه تن داشت و کفشي پوشيده بود که بند يکي از آن دو پاره شده بود. عمر بن سعد بن نفيل گفت: بخدا من به اين پسر حمله خواهم کرد. گفتم: سبحان الله. تو از اين کار چه سودي مي بري؟ او را به حال خود واگذار. گفت: به خدا من به او حمله خواهم کرد. رو بر نگردانده بودم که سر آن پسرک را چنان با شمشير زد که آن را از هم شکافت و آن پسر با صورت به زمين افتاده و فریاد زد: عمو جان. حسين(ع)، مانند باز شکاری لشکر را شکافت. سپس همانند شير خشمناک حمله کرد و شمشيري به قاتل زد. او شانه را سپر شمشير کرد، شمشير دستش را از نزديک ارنج جدا ساخت. چنان فریادي زد که لشكريان شنيدند. آنگاه حسين(ع) از او دور شد. سواران کوفه هجوم آوردند که او را از معرکه بيرون ببرند، ولي بدنش را اسبها لگدکوب کردند. گرد و خاک که بر طرف شد، ديدم حسين(ع) بالاي سر آن پسر بچه ايستاده است. او پاي بر زمين مي سائيد تاجان داد. پس حسين(ع) فرمود: خدا آنان که تو را کشتند لعنت کند. در روز قيامت جدت، رسول خدا(ص) دشمن اينان است. سپس فرمود: به خدا بر عمويت سخت است که تو او را به صداي بلند بخواني و او پاسخ ندهد، يا پاسخ او به تو سودي ندهد. سپس حسين(ع) او را بر سينه ي خود گرفت و از خاک برداشت. گویا من به پاهاي آن پسر مي نگرم که به زمين کشيده مي شد. پس او را بياورد تادر کنار فرزندش علي بن الحسين(ع) و کشته هاي ديگر از خاندان خود به زمين نهاد. پرسيدم: اين پسر که بود؟ گفتند: او قاسم بن حسن بن علي بن ابي طالب(ع) بود.

شهادت فرزند کوچک امام

امام بر در خيمه نشست. فرزندش عبد الله که کودک خردسالي بود، نزد پدر آمد. حضرت او را در دامان خود نشانيد. مردی از بني اسد تيري به سوي او پرتاب کرد که آن کودک را کشت.

^{۲۸} حضرت پس از فرستادن فرزند خود به ميدان جنگ مي فرمايد: اللهم اشهد علي هؤلاء القوم. خدايا اين زمان جواني با اين قوم بي باک مبارزه مي کند که در خلق، خوي، منطق و شکل به رسول تو شبیه تراست. بارخدايا باران آسمان و برکات زمين از اين فاسقان باز دار و ايشان را در روي زمين متفرق گردان و از زنان و فرزندان برخوردار مساز. الفتوح، ص ۹۰۷

^{۲۹} بازگشت علي اكبر را براي طلب آب بود. الفتوح، ص ۹۰۷

حسین (ع) خون وی را در دست خود گرفت. چون دستش پر شد آن را بر زمین ریخت، سپس گفت: «بار پروردگارا، اگر یاری ما را از آسمان مانع شدی، پس آن را برای آنچه در آخرت است و برتر است قرار بده و انتقام ما را از این مردم ستمکار بگیر.» سپس آن کودک را برداشت و در کنار کشتگان خاندانش قرار داد.^{۳۰}

شهادت عباس و برادران او

بعد از ظهر عاشورا، ابو الفضل العباس که کثرت کشتگان یاران و خاندان آن حضرت را دید به برادران مادری خود که «عبد الله» و «جعفر» و «عثمان» بودند، گفت: قدم پیش نهید تا من ببینم که شما برای خدا و رسولش خیرخواهی کردید. آنان حمله کردند و پس از چندی شهید شدند.

عباس پرچمدار لشکر برادر بود و پیشاپیش امام حسین (ع) ایستاده و جنگ می کرد. امام به هر سویی که می رفت، او نیز به همان سو می رفت. تشنگی بر امام سخت شد. حضرت بر شتر سوار شد و به سوی فرات به راه افتاد. برادرش عباس نیز همراه ایشان بود. سواران لشکر پسر سعد راه را بر آنها گرفتند. مردی که در میان ایشان بود به لشکر گفت: وای بر شما، میانه‌ی او و فرات حایل شوید و نگذارید به آب دسترسی پیدا کند. حسین (ع) فرمود: بار خدایا این مرد را به تشنگی دچار کن. آن مرد خشمگین شد و تیری به جانب آن حضرت پرتاب کرد. آن تیر در زیر چانه‌ی امام (ع) فرو رفت.^{۳۱} حسین (ع) آن تیر را بیرون کشید و دستش را زیر چانه گرفت. پس دو دست امام پر از خون شد، خون را به آسمان پاشید و فرمود: «بار خدایا من از آنچه این مردم درباره‌ی پسر دختر پیامبر رفتار می کنند به تو شکایت می برم.» در این هنگام با وجودی که تشنگی بر او غلبه کرده بود بجای خویش بازگشت. لشکر اطراف عباس (ع) را گرفتند و به وی حمله ور شدند و عباس بن علی به تنهایی آنقدر با آنها جنگید تا شهید شد.^{۳۲} حسین (ع) از شتر پیاده شد و به سمت خیمه‌ی خویش رفت. شمر بن ذی الجوشن با گروهی حدود ده نفر از پیادگان مردم کوفه بین او و خیمه‌ها مانع شدند، امام حسین خطاب به آنان فرمود: وای بر شما، اگر دین ندارید و از معاد نمی ترسید در امور دنیای خود آزاده و جوانمرد باشید و اموال و عیال مرا از او باش و بی خردان حفظ کنید. شمر گفت: ای پسر فاطمه این وظیفه‌ی توست.^{۳۳} حضرت خود را نزدیک خیمه‌ها رسانید. همراهان شمر جلو آمده و آن حضرت را احاطه کردند. پس مردی از ایشان تندی کرد و حسین (ع) را دشنام داد و آنگاه شمشیری بر سر آن حضرت زد و باز گشت. آن شمشیر کلاهی را که بر سر امام بود، شکافت و به سر رسید. خون از سر امام جاری شد. حضرت کلاهی را که پراز خون شده بود کنار انداخت و پارچه‌ای خواست و سر را با آن بست.

شهادت فرزند امام حسن (ع)

در حالی که امام در محاصره دشمن بود، عبد الله بن حسن بن علی (ع) که کودکی نابالغ بود از پیش زنان بیرون آمد؛ لشکر را شکافت و خود را به کنار عمویش رسانید. پس زینب، دختر علی (ع) به دنبال کودک دوید که از رفتنش جلوگیری کند. حسین (ع) فرمود: خواهرم این کودک را نگهدار. کودک از بازگشتن خودداری می کرد و با سر سختی از رفتن سرپیچی می نمود و می گفت: به خدا از عمویم جدا نخواهم شد. در این هنگام کسی شمشیرش را برای حسین (ع) بلند کرد، آن کودک گفت: ای پسر زن ناپاک، آیا عمویم را می کشی؟ پس او شمشیر را به سوی کودک حرکت داد. کودک دست خویش را سپر کرد و آن شمشیر دست او

^{۳۰} در تاریخ یعقوبی آمده است: امام سوار اسب خویش بود، نوزادی را که در همان ساعت برای او تولد یافته بود بدستش دادند، در حالی که در گوش او اذان می گفت و کام او را بر می داشت، تیری در گلوئی کودک نشست و او را سر برید. امام تیر را از گلوئی کودک بیرون کشید و او را به خونش آغشته ساخت و گفت: به خدا سوگند که تو از ناله صالح بر خدا گرامی تری، و محمد (ص) هم از صالح بر خدا گرامی تراست. ج ۲، ص ۱۸۲-۱۸۱

^{۳۱} این تیر از پشت گردن امام خارج شد. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۸۲

^{۳۲} امام از شهادت برادر سخت غمگین شد و گریست و فرمود: الان انکسر ظهري و قلت حيلتي. الفتوح، ص ۹۰۷

^{۳۳} تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۴۴

را جدا کرد. دست او به پوستی آویزان شد. کودک فریاد زد: مادر جان! پس حسین(ع) آن کودک را در بغل گرفت و به سینه چسباند. سپس فرمود: فرزند برادر به این مصیبتی که بر تو رسیده است شکیبایی کن و آن را به نیکی بشمار؛ زیرا خداوند تو را به پدران شایسته‌ات می‌رساند. سپس حسین(ع) دست به سوی آسمان بلند کرده، گفت: بار خدایا اگر این مردم را تا زمانی بهره‌زندگی داده‌ای، پس ایشان را به سختی از گروه‌های پراکنده دل‌ساز و هیچ‌فرمانروایی را از ایشان خشنود منما؛ زیرا که اینان ما را برای یاری خواندند، ولی به دشمنی ما برخاستند و ما را کشتند.

غروب خورشید

پیادگان لشکر ابن سعد از راست و چپ بر باقی‌ماندگان از یاران حسین(ع) حمله‌ور شدند تا اینکه جز سه یا چهار تن برای آن حضرت به جای نماند. حسین(ع) که چنین دید، زیر جامه‌ی یمانی خود را خواست و در حالی که پاره‌اش می‌کرد. آن را پوشید تا پس از شهادت آنرا از تنش بیرون نکنند. آنگاه رو به سوی دشمن رفته و با آنان جنگید. آن سه تن نیز که از آن حضرت دفاع می‌کردند، کشته شدند و امام تنها ماند. زخم‌های سنگین که بر سر و بدنش رسیده بود، او را می‌آزرد؛ با این حال با شمشیر به آنان حمله‌ور می‌شد. آنان از برابر شمشیرش به راست و چپ فرار می‌کردند. حمید بن مسلم می‌گوید: «به‌خدا سوگند که هرگز مرد گرفتار و مغلوبی را ندیده بودم که فرزندان و خاندان و یارانش کشته شده باشند و دلدارتر و پابرجاتر از آن بزرگوار باشد. چون پیادگان براو حمله می‌کردند، او به آنان حمله می‌کرد و آنان از راست و چپ می‌گریختند؛ چنان که گله‌ی گوسفند از برابر گرگ فرار می‌کنند.»^{۳۴}

شمر بن ذی الجوشن که موقعیت را اینگونه دید، به سواران دستور داد پشت‌سر پیاده‌ها قرار گیرند. سپس به تیراندازان دستور داد حضرت را تیرباران کنند. آنان تیرها را چنان به سوی او رها کردند که تمام بدن او پر از تیر شده بود. در این حال دیگر توان جنگ با آنان را نداشت. دشمنان در برابرش صف زدند. خواهرش زینب به درب خیمه آمد و رو به عمر بن سعد بن ابی وقاص کرده، فریاد زد: وای بر تو ای عمر! آیا ابو عبد الله را می‌کشند و تو نگاه می‌کنی؟ عمر پاسخ زینب را نداد. زینب فریاد زد: وای بر شما! آیا یک مسلمان بین شما مردم نیست؟ کسی پاسخش را نداد.

شمر بن ذی الجوشن بر سواران و پیادگان فریاد زد: وای بر شما! چشم به راه‌چه هستید؟ مادرانتان در عزابتان بگریند. آن فرومایگان از هر سو بر آن حضرت حمله‌ور شدند. کسی ضربه‌ای به شانیه‌ی چپ آن بزرگوار زد و آنرا جدا کرد. دیگری ضربه به گردن امام زد. حضرت به صورت بر زمین افتاد. شخصی نیزه‌ای بر او فرو برد.

خولی بن یزید از اسب به زیر آمد و پیش دوید؛ تا سر آن بزرگوار را جدا کند؛ ولی لرزه بر اندامش افتاد.^{۳۵} شمر گفت: خدا بازویت را جدا کند، چرا می‌لرزی؟ و خودپیاده شد و سر حضرت را از تن جدا ساخت. آنگاه سر مقدس را به خولی سپرده، گفت: نزد امیر عمر بن سعد ببر.

غارت و اسارت اهل بیت

آن بی‌شرمان برای ربودن جامه‌ها و برهنه کردن آن حضرت پیش آمدند و پیراهن، زیرجامه، عمامه، شمشیر را به غارت بردند. سپس به خیمه‌ها حمله کردند و هر چه از اسب، شتر بود بردند. آنان به کودکان و زنان نیز حمله کرده، اثاث، جامه‌ها و زینت آلات آنان را نیز به غارت بردند.

^{۳۴} امام حسین سخت تشنه بود، قدح آبی خواست و چون آنرا به دهان خود نزدیک ساخت، حصین بن نمیر تیری بر آن حضرت زد که به دهانش خورد و مانع از آشامیدن شد و امام(ع) قدح را رها فرمود. حسین چون دید قوم از نزدیک شدن به او خودداری می‌کنند برخاست و پیاده بسوی فرات حرکت فرمود که میان او و آب مانع شدند و به جای نخست خود برگشت. اخبار الطوال، ص ۳۰۴.

^{۳۵} خولی دستش لرزید و نتوانست سر حسین(ع) را ببرد. برادرش، شیل بن یزید پیاده شد و سر امام حسین(ع) را برید و به برادر خود خولی داد. اخبار الطوال، ص ۳۰۵-۳۰۴.

حمید بن مسلم می‌گوید: زنی را از خاندان آن حضرت دیدم که جامه‌اش را به تن نگه می‌داشت که نبرند و در این باره پافشاری می‌کرد؛ ولی سرانجام به زور از تنش کشیده و بردند. عمر بن سعد، به در خیمه‌ها آمد، زنان بر سر او فریاد زدند و گریستند. پس عمر بن سعد بر سر همراهانش فریاد زد که هیچکس داخل خیمه‌ی این زنها نشود و کسی متعرض این بیمار نگردد. پس زنان از او درخواست کردند آنچه از آنان ربوده‌اند به آنان باز گردانند تا با آنها خود رابپوشانند. عمر فریاد زد: هر کس چیزی از زنان برده به آنها باز گرداند، به خدایچه‌چکس چیزی پس نیاورد.

عمر سعد گروهی را به خیمه‌ها و سراپرده‌ی زنان و علی بن الحسین (ع) به پاسداری واداشت و سفارش کرد: ایشان را نگهبانی کنید که کسی از آنها بیرون‌نرود و کسی به آنان آزاری نرساند. سپس به جای خویش باز گشت و فریاد زد: کیست که سخن مرا درباره‌ی حسین بپذیرد و با اسب خویش بدنش را لگدکوب کند؟ ده نفر انجام این کار را پذیرفتند و با اسبان خویش بدن شریف حسین (ع) را لگد کوب کردند، آن چنان که استخوان‌های پشت آن بزرگوار درهم شکست.^{۳۶}

حرکت سرها و اسیران به کوفه

عمر بن سعد در همان روز عاشورا سر مقدس حسین (ع) را با خولی بن یزیداصبحی و حمید بن مسلم به سوی ابن زیاد فرستاد. سپس دستور داد سرهای مقدس دیگر یاران و جوانان بنی هاشم را جدا کنند. آنها هفتاد و دو سر بود. او این سرها را نیز با شمر بن ذی الجوشن و قیس بن اشعث و عمر بن حجاج روانه‌ی کوفه کرد.

عمر سعد تا ظهر روز بعد در کربلا ماند، سپس دستور حرکت داد. دختران حسین (ع) و خواهران آن حضرت، زنان و کودکان، همچنین علی بن الحسین (ع) که بیماری شدید داشت همراه عمر سعد راهی کوفه شدند. آنان می‌رفتند تا با روشنگری خود، در شهرهای کوفه و شام، زمینه شور و نهضت جهانی حسین را فراهم سازند.

هنگامی که زینب (ع) بر برادران مقتول خود می‌گذشت با حالی سوزناک گفت: ای محمد، ای محمد، فرشتگان آسمان بر تو درود فرستند. این حسین است که در دشت آغشته به خون و با اعضای بریده افتاده است. ای محمد، دخترانت اسیرند، و بر باقی‌مانده کشتگان باد می‌وزد. این کلمات دشمن و دوست را به‌گریه انداخت.^{۳۷}

پس از حرکت کاروان اسرا، گروهی از بنی اسد که در آن نزدیکی زندگی می‌کردند، نزد اجساد مطهر حسین (ع) و یارانش آمده و بر آنان نماز گذاردند. پیکر حسین (ع) را در همین جایی که اکنون قبر شریف اوست، دفن کردند و فرزندش، علی بن الحسین را کنار پای آن حضرت به خاک سپردند. آنان برای شهیدان دیگر که اطراف امام به زمین افتاده بودند، گودالی در پایین پای حضرت حفر کردند و همه را در آنجا دفن کردند. عباس بن علی (ع) را نیز در همان جایی که کشته شده بود - جایی که اکنون قبر او است - به خاک سپردند.

فصل دوم: تحلیل‌های واقعه عاشورا

مقدمه

تاکنون تحلیل‌های متعددی از حادثه‌ی عظیم کربلا و اهداف قیام سیدالشهدا (ع) صورت گرفته و از منظرهای متعددی به آن نگریسته شده است.

^{۳۶} در این نبرد خونین از یاران حسین (ع) ۷۲ تن شهید شدند و از یاران عمر سعد نیز ۸۸ نفر کشته شدند. تاریخ

طبری، ج ۴، ص ۳۴۸

^{۳۷} تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۰۶۵

برخی در تفسیر نهضت عاشورا بیشتر به جنبه‌های ملکوتی و غیبی آن توجه داشته‌اند و بعضی دیگر جنبه‌های بشری آن را بیشتر مد نظر آورده‌اند. گروهی نیز جمع این دو، مورد نظرشان بوده است. به همین جهت عده‌ای این حرکت را قابل الگوگیری و باز آفرینی دانسته‌اند و گروهی آنرا غیرقابل بازسازی و منحصر به فرد تلقی کرده‌اند. در هر صورت پیش فرض‌های فکری، اعتقادی، علایق عاطفی و انتظارات هر فرد از این حادثه نقش اساسی را در تبیین و تفسیر آن ایفا کرده است.

هدف این نوشتار این نیست که به صحت و سقم یا بررسی و نقد این دیدگاه‌ها بپردازد چرا که این مطلب در مرحله اول مستلزم بررسی و ارزیابی پیش‌فرض‌ها و علایق و انتظاراتی است که پشتوانه هر یک از این نظریه‌هاست. ما در هر تحلیل سعی در برجسته کردن این پیش‌فرض‌ها کرده ایم تا هر کس با قبول آن تحلیل مورد نظر خود را از بین آنها برگزیند. رسالت اصلی که این نوشته بر عهده گرفته این است که سعی کند، نسل جوان را با عصاره تفسیرهای مختلفی که از جریان عاشورا انجام گرفته است آشنا سازد تا به اندیشه واداشته شود و سخنان مختلف را بشنود و خود بهترین را انتخاب کند.

۱- تفسیر اسطوره‌ای - ماورایی

این تحلیل از زاویه‌ای کاملاً ماورایی و اسطوره‌ای^{۳۸} به حادثه کربلا می‌نگرد. این دیدگاه ابعاد اجتماعی - سیاسی حرکت ابي عبدالله را نادیده می‌انگارد و به عنوان پیش فرض این را پذیرفته است که حرکت امام حسین(ع) از قبل توسط خداوند طراحی و برنامه ریزی شده بود و پر از رمز و رازهای ناگشودنی برای بشر است و ابعاد آن حرکت برای او قابل فهم نیست. در این نگرش تقریباً ویژگی بشری معصومین(ع) و از جمله سید الشهداء نادیده گرفته می‌شود. این دیدگاه اظهار می‌کند: خداوند در «عالم ذر»، مقرر فرمود که امام حسین(ع) در کربلا کشته شود و پیامبر(ص)، علی، فاطمه، حسن و خود امام حسین - علیهم السلام - این قرار را امضا نمودند.^{۳۹}

از همان زمان مقام ابي عبدالله(ع) در نزد ملائک، انبیا و اولیا همواره والا بوده است و امام همواره در عالم نمود و حضور اسطوره‌ای داشته و احتمالاً در آینده نیز خواهد داشت. مقام او در آسمان به مراتب بالاتر از زمین است. خداوند، فرشتگان گنهاری چون درکائیل، صلصائیل و فطرس را به برکت تولد ایشان بخشید.^{۴۰} گرفتاری پیامبرانی چون آدم، نوح، ابراهیم، اسماعیل، موسی، سلیمان، عیسی - علیهم السلام - پس از لعن به قاتلین ابي عبدالله حل و فصل شد.^{۴۱} توبه‌ی حضرت آدم، بر زمین نشستن کشتی نوح، استجابت دعای زکریا برای فرزند، نجات یونس از شکم ماهی، برطرف شدن گرفتاری‌های ایوب، نجات اسماعیل از ذبح پدر، نجات یوسف از چاه و زندان و خلاصی یعقوب از غم دوری فرزند، همه و همه فقط با توسل به او ممکن گشت.^{۴۲}

حمل، تولد و نامگذاری امام به صورت معمول نیست.^{۴۳} شیرخوارگی حسین بن علی(ع) نه از مادر بلکه از زبان رسول خدا بوده است.^{۴۴} این نگرش بر این باور است که: «ائمه‌ی هدی - علیهم صلوات الله - هر کدام تکلیفی آسمانی داشتند که به مقتضای زمان آنان بود.»^{۴۵} «هر یک از ائمه، نظریه کتاب مهور که جبرئیل از آسمان آورد، مکلف به تکلیف خاصی بودند و در وقت امامت، آن مهر را باز کرده و به آن عمل می‌نمودند.»^{۴۶}

^{۳۸} اینجا «اسطوره» به معنای حوادث غیر قابل تبیین عقلی است نه امور بی‌پایه و خرافی.

^{۳۹} محمد تقی بروجردی، کتاب الاسرار شهادت، مؤسسه‌ی مطبوعاتی افتخاریان، چاپ سوم، بی‌تا، ص ۶۱

^{۴۰} ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۲۲-۱۹

^{۴۱} بحارالانوار، ج ۱۰، ص ۱۵۶

^{۴۲} کتاب الاسرار شهادت، ص ۶۰.

^{۴۳} محمد تقی سپهر، ناسخ التواریخ، انتشارات اسلامیة، چاپ دوم، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۱۲، ۱۳ و ۳۱

^{۴۴} ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۲۷-۲۶

^{۴۵} کتاب الاسرار شهادت، ص ۴۶

^{۴۶} کتاب الاسرار شهادت، ص ۵۳

این دیدگاه معتقد است همه چیز مطابق خواست امام انجام می‌شود. «برگی از درخت نیفتد مگر آن که با اجازه امام زمان (عج) است و در آن وقت امام‌زمانی نبود مگر حضرت حسین(ع)». ^{۴۷} «مردن هر کس را باید امام (هر) زمان‌اجازه دهد و مردن خودش را هم خودش باید اجازه دهد». ^{۴۸} حتی کشته شدن امام حسین(ع) توسط شمر بن ذی الجوشن، بدون اجازه امام حسین(ع) ممکن نبود. حضرت با این استدلال که خدا کشته شدن من را از قبل مقرر داشته است، درخواست کمک فرشتگان و قبائل جن را چه در مسیر مدینه به مکه و چه در روز عاشورا نپذیرفت. ^{۴۹}

امام در جریان حادثه کربلا رفتارهای معجزه آمیز بسیاری دارد. او شب عاشورا با زدن تبری بر زمین باعث شد از زمین آب فوران کند. ^{۵۰} صبح عاشورا با نفرین خود سه نفر از دشمنان را درجا به هلاکت رساند. ^{۵۱} او تنها در لحظات آخرکه به دشمن حمله کرد ۱۹۵۰ نفر از کفار را به تیغ در گذراند. ^{۵۲}

این نگرش به استناد روایاتی با این مضامین که: «آنان آگاه‌اند که چه زمانی می‌میرند.» یا «هر امامی که نداند چه چیز به او می‌رسد و سرانجامش به کجا می‌رسد، او حجت خدا بر خلق نیست» ^{۵۳} معتقد است امام حسین(ع) بنا بر علم لدنی خویش از قبل، حتی جزئی‌ترین حوادثی را که برای او اتفاق می‌افتاد و تکالیفی که در مقابل این حوادث داشت را می‌دانند. او مسیری را که از قبل برایش مشخص شده است به طور دقیق و همانگونه که باید دنبال می‌کند.

حتی در يك نگاه غیر مشهور امام حسین(ع) در کربلا کشته نشد بلکه دشمن شخصی شبیه او را به نام «حنظله بن اسعد» که شبیه او بود را کشت و خدا آن حضرت را به آسمان برد. ^{۵۴} در این نگرش امام شخصیتی کاملاً استثنایی دارد به طوری که نه کسی می‌تواند مثل او باشد و نه مثل او عمل کند و از ایشان الگو بگیرد. آنان در پاسخ به این سؤال که بر اساس این تفسیر، فایده‌ی شهادت حسین بن علی(ع) چه بوده‌است؟ می‌گویند: «شهادت آن مظلوم کفاره‌ی گناهان و معاصی عاصیان امت است از گذشته و آینده. و چه منفعت و فایده از این بیشتر و عظیم‌تر» ^{۵۵} «شهادت‌ابی عبد الله لطف است بر شیعیان. ایشان متحمل بار گناهان شیعیان خویش‌گردیدند لذا مبتلا به این بلاها بودند تا مایه‌ی نجات شیعیان گردیدند... شهادت‌آن جناب مایه‌ی نجات شیعیان و دوستان است از درکات و هلاکات و ورطات و عقبات روز قیامت و بضاعت خلاص و نجات از آلودگی‌های گناهان است.» علاوه بر این، در عصر حاضر ثمره شهادت آن حضرت را باید در عزاداری‌ها دید. «به سبب ماتم داری بر آن جناب و بکاء و صرف اموال و سایر خدمات در اقامه‌ی عزای آن حضرت» ^{۵۶} ثواب به شیعیان می‌رسد. هزاران نفر در اثر زیارت‌امام حسین(ع) آمرزیده می‌شوند و با لعنت به قاتلین وی به بهشت می‌روند، بر اثر گریه به مصیبت او گناهانشان بخشیده می‌شوند و بیماری‌های جسمانی و روحانی شفا می‌یابند.

۲- تفسیر عرفانی

در این نگاه واقعه عاشورا نه يك رخداد سیاسی و حماسی بلکه يك حادثه کاملاً معنوی است. تجلی سیر و سلوک انسان دور مانده از اصل خویش که وصل می‌جوید. چرا که روزگاری آدمیان به دیدار پروردگار خود نائل شدند و همه مست زیبایی او گشتند و بی‌اختیار او

^{۴۷} کتاب الاسرار شهادت، ص ۴۴۶

^{۴۸} کتاب الاسرار شهادت، ص ۴۶۵

^{۴۹} ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۱۷-۱۹ و ۲۲۹

^{۵۰} ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۲۱۶

^{۵۱} ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۲۲۷-۲۲۶

^{۵۲} ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۳۷۴

^{۵۳} محمد تقی مصباح یزدی، راهنماشناسی، مرکز مدیریت حوزه علمیه قم، ۱۳۶۷، ص ۴۸۲

^{۵۴} مرحوم مجلسی در بحار الانوار این دیدگاه را در ضمن روایتی نقل کرده است که مورد انکار امام رضا(ع) قرار

گرفته است. ج ۴۴، ص ۲۷۱، ح

^{۵۵} کتاب الاسرار شهادت، ص ۴۶۴

^{۵۶} کتاب الاسرار شهادت، ص ۴۵۲

را معشوق و محبوب خود گرفتند. محبوب رو به آنان کرد و پرسید: الست بربکم، آیا من رب شما نیستم؟ همه‌ی مستان جمال یار پاسخ دادند: بلی. از آن هنگام انسان‌ها عهد کردند که فقط خدا را بپرستند و غیر خدا را معبود و معشوق نگیرند. آدمی از فردوس محبوب به خراب آباد دنیا هبوط کرد. جلوه‌های خدا که در دنیا تجلی کرده بود آدمیان را سخت سرگرم خویش ساخت و بنی آدم خدا و عهد با او را فراموش کردند. به زیبایی دنیا و زینت شیطان رو آوردند. خداوند خطاب به آنان فرمود: ای فرزندان آدم، آیا ما با شما عهد نکردیم که شیطان را نپرستید، خدا را بپرستید و این صراط مستقیم است؟^{۵۷}

همه اینگونه نیستند. کسانی هم هستند که برای ملاقات با محبوب همواره لحظه شماری می‌کنند. مرگ در نگاه عارف محبوب‌ترین هدیه الهی است که قفس مانع پرواز و پرده‌های حایل بین عاشق و معشوق را کنار می‌زند و محب را به آغوش محبوب می‌اندازد. گاه توفیقی دست می‌دهد و راه میان بری برای آدمی هویدا می‌شود. این توفیق مرگ اختیاری یا همان شهادت است. مرگ نوری، انسان را با نور و مرگ ناری انسان را با آتش مواجه می‌کند.^{۵۸} شهادت مرگ سرخ و درخشانی است که مطلوب خداست. خدا قربانی می‌خواهد. گلوی بریده و چهره خونین مصلحین و اسارت زنان و کودکان را در دست دیوسیرتان شب‌پرست می‌پسندد و آن را نشانه اوج عشق عاشق به خود می‌بیند.^{۵۹}

از برای يك بلي كاندر ازل گفته‌ست جان تا ابد اندر دهد مرد بلي، تن در بلا

در این دیدگاه، «کرب» و «بلا» در راه دوست نه اشک دارد و نه ناله و عزا، بلکه افتخار است و سرور و شادی می‌طلبد. جا دارد به خاطر این نعمت بزرگ نه لباس عزا که لباس شادی و سرور بر تن کنیم.^{۶۰}

هر که در این بزم مقرب‌تر است
و آنکه ز دلبر نظر خاص یافت
جام بلا بیشترش می‌دهند
داغ عنا بر جگرش می‌نهند

و حسین بن علی(ع) که مست عشق خدا بود، دعوت او را که شنید بی اختیار شد و به سوی او شتافت.^{۶۱}

نوبت ساقی سر مستان رسید
گفت: اینک آمدم من ای کیا
آن‌که بد پا تا به سر، مست آن رسید
گفت: از جان آرزومندم بیا^{۶۲}

خداوند مانند هر معشوقی میزان صداقت عشق معشوق خود را با محک بلامی‌سنجد.

کرد بر وي باز درهاي بلا
داد مستان شقاوت را خبر
تا کشانیدش به دشت کربلا
کاینک آمد، آن حریف در به در

برای حسین تنها يك محبوب تماشایی است لذا زندگی و دنیا جلوه ندارد. او به هر چه غیر خدا است نه می‌گوید. حرامیان، راه خدا را بر او و یارانش بسته اند.

^{۵۷} سوره یس، آیه ۶۰

^{۵۸} لا تلقوا بایدیکم الی التهلکه. بقره، ۱۹۵

^{۵۹} ان الله قد شاء ان یراک قتیلا... ان الله قد شاء ان یراهن سبایا. سید بن طاووس، لهوف، مقدمه، دفتر نشر نوید، قم، چ ۹، ۱۳۸۱، ص ۸۴

^{۶۰} قد لبسنا لتلك النعمه الکبری، اثناب المسره البشری. لهوف، مقدمه، ص ۲۰

^{۶۱} مباحث این نگرش بر اساس اشعار عمان سامانی در «گنجینه الاسرار» تنظیم شده است. انتشارات عمان سامانی، شهرکرد، ۱۳۷۹

^{۶۲} یا ایته النفس المطمئنه ارجعی الی ربک راضیه مرضیه فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی.

سوره فجر آیات ۲۷-۳۰

اهل مصر و كوفه و شام و حلب
نفستان جاه و رياست طالب است
غير تسليم و رضا اين المفر^{٦٣}

گفتشان اي مردم دنيا طلب
مغزتان را شور شهوت غالب است
اي اسيران قضا در اين سفر

من از راه محبوب جدا نخواهم شد و به تيغ تيز، راه عشق را نتوان بست.

همره ما را هواي خانه نيست
نيست در اين راه غير از تير و تيغ
جاي پا بايد به سر بشتافتن
هر كه جست از سوختن پروانه نيست
گو ميآ، هر كس ز جان دارد دريغ
نيست شرط راه، رو بر تافتن

عدهاي به هواي نام و نان به همراه حسين آمده اند. دشواري راه، عاشقان حقيقي را از مدعيان نامحرم جدا مي سازد و هر كس را كه سالك اين راه نيست و توان طي اين طريق صعب را ندارد باز مي گرداند.

دور گشت از شكرستانش مگس
وز گلستان مرادش خار و خس

با خلوت شدن مجلس از اغيار، پير مي كده محرمان راز را پيش خواند و شمه اي از اسرار مقصد و راه را بر آنان فاش ساخت.

با لب خود گوششان انباز كرد
جمله را كرد از شراب عشق، مست
يادتان باد، اي فراموش کرده ها
يادتان باد، اي به دلتان شور مي
در ز صندوق حقيقت باز كرد
يادشان آورد آن عهد الست
جلوه ي ساقي ز پشت پرده ها
آن اشارت هاي ساقي پي ز پي

شور وصال در ياران نيز به جوش آمد و باعث شد در روز عاشورا با آغوش باز به سوي نور پرواز کنند. امام در صحنه كربلا هر چه داشت در طبق اخلاص نهاد و به حضرت دوست اهدا كرد.

كرد ايثار آنچه گرد آورده بود
چشم پوشيد از همه آزادگان
از تعلق پرده ي ديگر نماند
سوخست هر چه آرزو را پرده بود
از برادر و ز برادر زادگان
سد راهي جز علي اكبر نماند

عزيزترين شخص در نزد امام يعني علي اكبر به سوي پدر مي آيد و اجازه ي ميدان مي خواهد. دل كندن از او سخت است:

گه دلم پيش تو گاهي پيش اوست
حايل ره، مانع مقصد مشو
لن تنالوا البر حتي تنفقوا
نيست اندر بزم آن والا نگار
چون تو را او خواهد از من رونما
رو كه با يك دل نمي گنجد دو دوست
بر سر راه محبت سد مشو
بعد از آن مما تحبون گويد او
از تو بهتر گوهري بهر نثار
رو نما شو، جانب او رو نما

ابي عبد الله (ع) چيز ديگري ندارد مگر يك جان، اينك نوبت قافله سالار نور است كه جان را به جان آفرين تقديم كند. زينب، شير زن كربلا برادر را بدرقه مي كند.

زن مگو مرد آفرين روزگار
پنجه اندر جامه ي جان مي برد
زن مگو بنت الجلال اخت الوقار
صبر و طاقت را گريبان مي درد

^{٦٣} رضي الله و الله رضانا اهل البيت؛ ما اهل بيت جز رضي خدا رضايي نداريم. بحار الانوار، ج ٤٤، ص ٣٦٧

نگاههاي يك خواهر در اين لحظات دل هر كس را ريش مي‌كند. حضرت سفارش‌هاي لازم را به او مي‌كنند:

پيش پاي شوق زنجيري مكن
راه عشق است اين عنانگيري مكن
با تو هستم جان خواهر، هم سفر
تو، به پا اين راه كويي، من به سر
خانه سوزان را تو صاحب‌خانه باش
با زنان در هم‌ره‌ي مردانه باش

زينب نيز سالك اين راه است و مصمم پاسخ مي‌دهد:

هر دو در انجام طاعت كامليم
هر يكي امر دگر را حامليم
تو شهادت جستي اي سبط رسول
من اسيري را به جان كردم قبول

مولا با دلي آسوده سوار بر اسب خویش و خطاب به او مي‌گويد:

رو به كوي دوست، منهاج من است
دیده واكن، وقت معراج من است
تو براق آسمان پيماي من
روز عاشورا شب اسراي من
كز ميان دشمنم آري برون
رو به كوي دوست گردي رهنمون

شوق و اشتياق لقا ي پروردگار سراسر وجود حضرت را پر کرده است.

چشم بر ديدار و گوشش بر ندا
تا كند جان را فدا جانش فدا
ني ز اكبر ني ز اصغر ياد او
جمله محو خاطر آزاد او
سرخوش از اتمام و انجام عهود
شاهد غيبش هماغوش شهود
محو و مات حق همه ذرات او
جمله ي ذرات محو و مات او
در سر عاشق هواي ديگر است
خاطر مردم به جاي ديگر است

حسين با شمشير برانش راه خدا را مي‌شكافد و پيش مي‌تازد.

گشت تيغ لا مثالش گرم سير
از پي اثبات حق و نفي غير
ريخت بر خاك از جلادت خون شرك
شست زآب وحدت از دين زنگ و چرك

حراميان شب پرست به پيكاره بر او حمله آوردند و او را تير باران كردند اما گويي او از آن تيرها استقبال مي‌كند.^{۶۴}

رفته هر تيري سويش دامن كشان
نيزه بعد از نيزه تيغ از بعد تيغ
تير بر بالاي تير بي دريغ
وز دل و جان برد جانان را نماز
از سر زين بر زمين آمد فراز
چهار تكبيري بزد بر هر چه هست
با وضويي از دل و جان شسته دست

خداوند خطاب به حسين مي‌فرمايد:

چون خودي را در رهم كردي رها
تو مرا خون، من ترايم خون بها
مصدري و ما سوا مشتق تو راست
بندگي كردي خدايي، حق تراست
هر چه بودت داده‌اي اندر رهم
در رخت من هر چه دارم مي‌دهم
كشتگان را دهم من زندگي
دولت را تا ابد پايندگي

^{۶۴} سيد مرتضي علم الهدی می‌گوید:
كان قاصدها بالضر، نافعها وان قاتلها بالسيف، محيها

ابی عبد الله به لقای الهی دست می‌یابد و در حق فانی می‌شود. فانی در حق، ابدی شدن است و جاودانگی. جاودانگی نام و مرام حسین(ع) از این پس حسینی نیست، خدایی است و تا خدا خدایی می‌کند همچون یاد خدا در قلب مؤمنین جاودانه خواهد ماند.

۲. تفسیر اجتماعی - تاریخی

در این نگرش، نهضت ابي عبد الله از جنبه تاریخی و اجتماعی مورد بررسی قرار گرفته است. پیش فرض این نگرش این است که حادثه کربلا یک حادثه اجتماعی و تاریخی صرف است و علل و عوامل آن را باید در کینه‌توزی‌ها و اختلافات دیرینه‌ی قبیله‌ای باید جستجو کرد. ریشه‌ی جریان عاشورا در تاریخ گذشته‌ی اجتماعی نژاد عرب منطقه نهفته است. همیشه بین اعراب قبایل متمدن‌تر «فحطانی» ساکن جنوب با اعراب «عدنانی» ساکن غرب و شمال غربی اختلاف وجود داشته است. در میان «عدنانیان» دو تیره «معدیان» (ساکن عراق) و «مضریان» و «قریش» (ساکن حجاز) نیز اختلافات ریشه‌داری بوده است.^{۶۵} «قریش» نیز از اختلافات دیرینه‌ی بر سر زعامت مکه رنج می‌برده و دو تیره‌ی «امیه» و «هاشم» از قریش را در مقابل هم قرار می‌داده است. از آنجا که «بنی‌هاشم» بر امور دینی مردم ریاست می‌کردند و «بنی‌امیه» به تجارت و سیاست مشغول بودند؛ بنی‌هاشم روحیه‌ی بردباری، مهربانی و تواضع داشتند. شغل بنی‌امیه که با ربا و چانه زنی و کلاه‌برداری و کم‌فروشی همراه بود در آنان روحیه حيله‌گری، دنیا دوستی، راحت‌طلبی و خوشگذرانی به وجود آورده بود.^{۶۶} پس از ظهور اسلام چون افتخار نبوت از «بنی‌هاشم» بود، «بنی‌امیه» زیر بار اسلام نرفتند و تا توانستند مقاومت کردند. حتی ابولهب با این که هاشمی بود، چون تحت نفوذ همسرش، خواهر ابوسفیان قرار داشت، با پیامبر مخالفت می‌کرد. با فتح مکه، بنی‌امیه از سر ناچاری اسلام آوردند و به توصیه‌ی قرآن به وحدت متمایل شدند. در این زمان اختلافات به طور موقت فروکش کرد ولی باوفات پیامبر(ص) بار دیگر سر برآورد. اولین جدایی بین مهاجرین عدنانی و انصار فحطانی ایجاد شد. پس از آن، اختلاف بنی‌هاشم و قریش خود را نشان داد. در جریان حکومت عمر اختلاف عرب و عجم (غیر اعراب) بالا گرفت و باعث شد موالی (غیر اعراب)، که از ستم نژادپرستانه اعراب به ستوه آمده بودند، به سمت علی(ع) و بنی‌هاشم متمایل شوند. در جریان حکومت عثمان، اختلاف بنی‌امیه و بنی‌هاشم به اوج خود رسید. کشمکش بین معاویه از بنی‌امیه و علی از بنی‌هاشم با صلح امام حسن(ع) ظاهراً به نفع بنی‌امیه به پایان رسید. بنی‌امیه با در دست گرفتن قدرت سعی در زنده کردن سنت‌های دیرینه‌ی اعراب داشتند و فکر انتقام از بنی‌هاشم لحظه‌ای آنان را آرام نمی‌گذاشت.^{۶۷} در سال ۶۰ هجری جز تعداد اندکی از اصحاب پیامبر - آنهم به صورت پراکنده - کسی به ائمه(ع) تمایل نداشتند. جز عده‌ای از «کوفیان» که هنوز خاطراتی از حکومت عدل علی(ع) در سر داشتند. اکثر مردم از اسلام اصیل بی‌خبر بودند. نسل جدید اسلام خود را بیش از آنکه از اهل بیت داشته باشد از امثال معاویه داشت. مکه، مدینه و بصره، بیشتر حامی حکومت معاویه بودند و تنها کوفه بود که در آن موازنه اختلاف قوای «مضری - یمانی» به نفع یمانی‌ها موضع می‌گرفت. آنان پس از مرگ معاویه دوست داشتند حال که وی مرده است و یزید به طور کامل بر اوضاع مسلط نیست با حسین بن علی(ع) که اهل سازش با یزید نبود و فرد شایسته‌ای برای رهبری محسوب می‌شد، همراه شوند. آنان می‌توانستند در صورت امکان، بدون پرداخت هزینه سنگین، انتقام کشته‌های خود را در صفین از شام شامیان بگیرند.^{۶۸} زمانی که حسین بن علی(ع) به مکه پناه آورد، انبوه نامه‌های مردم کوفه او را برای بیعت به کوفه خواند. حسین بن علی(ع) تصمیم گرفت که دعوت مردم کوفه را اجابت کند. او می‌خواست با رفتن از مکه به عراق، کاری که پدر و سپس برادرش آغاز کرده بودند و ناتمام

^{۶۵} سید جعفر شهیدی، قیام حسین(ع)، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۵۹، ص ۷۰

^{۶۶} دیدگاه محمود عقاد، به نقل از حماسه حسینی، مرتضی مطهری، مجموعه آثار ۱۷، انتشارات صدرا، ۱۳۷۷،

ص ۵۰۱

^{۶۷} قیام حسین(ع)، ص ۷۶

^{۶۸} قیام حسین(ع)، ص ۱۱۰

مانده بود به پایان رساند.^{۶۹} این بهترین فرصت بود که می توانست در آن حکومت را در دست گیرد و به تدریج آن را گسترش دهد.

اما ابن زیاد به دستور یزید پیش دستی کرد و با شیوه خاص خود به سرعت بر کوفه مسلط شد. مردم کوفه که حاضر به پرداخت هزینه زیادی برای تصمیم خود نبودند عقب نشینی کردند و دست از یاری حسین کشیدند. حاکم کوفه با لشکر حر و سپس عمر بن سعد جلوی حرکت امام به کوفه را گرفت و از او خواست که بدون قید و شرط با یزید بیعت کند. حسین بن علی(ع) که انسان آزاده‌ای بود حاضر نشد با یزید بیعت کند.

مردم پس از پنجاه سال باز هم به خوی دیرین جاهلی خود یعنی دنیا دوستی و خشم و شهوت باز گشته بودند.^{۷۰} خیرخواهی‌های امام برای خیل دشمنان کارگر نیفتاد. سران قبایل جز ریاست نمی‌خواستند و همراهان آنها نیز رضایت فرماندهان خود را طالب بودند و حاضر به یاری حسین بن علی(ع) نبودند.^{۷۱} آنان بالاخره در نبردی نابرابر، امام را مظلومانه و ناجوانمردانه به شهادت رساندند.

۴. تفسیر سیاسی - انقلابی

در پیش فرض این تحلیل سید الشهداء(ع) تنها يك شخصیت انقلابی و يك مصلح سیاسی است. او از همان ابتدا با استفاده از ضعف حاکمیت یزید و به منظور تشکیل حکومت قیام نمود. او تا انتها نیز بر قصد خویش استقامت ورزید.

طبق این دیدگاه علی رغم آنچه معروف است، معاویه از نظر فسق و فجور و بی‌دینی - در ظاهر و باطن - به مراتب بدتر از یزید بود؛ ولی در زمان او هر نوع قیام مسلحانه بر ضد او یا احتمال پیروزی نداشت و یا احتمالش بسیار ناچیز بود.^{۷۲} به همین دلیل بعد از وفات امام حسن(ع) هنگامی که مردم عراق از امام حسین(ع) دعوت کردند تا برضد معاویه قیام کند، ایشان به دعوت آنان جواب مثبت نداد و وعده فرمود که پس از مرگ معاویه، در این باره فکر خواهد کرد.^{۷۳}

پس از مرگ معاویه، حکومت به دست یزید افتاد، حکومت او نویناد، لرزان و ضعیف بود، یزید هم فاقد عقل سیاسی و درایت و پختگی لازم بود و به می، معشوق، میمون‌بازی و قمار بیشتر می‌اندیشید تا به کشورداری.^{۷۴} پس همه شرایط در این زمان برای قیام امام، علیه حکومت فاسق و غاصب و نامشروع یزید فراهم بود و او خود را موظف به انجام آن می‌دانست. یزید با انگیزه‌ی تثبیت حکومت، حس انتقام جویی از آل علی و جبران حقارت تاریخی که در مقابل بنی هاشم احساس می‌کرد مصمم شد تا از حسین بن علی(ع) بیعت بگیرد.^{۷۵}

پذیرش حکومت یزید از چند جهت برای امام قابل قبول نبود. اول اینکه بیعت با او بر مشروعیت یزید صحه می‌گذاشت و این دروغ عملی بزرگی بود که حسین(ع) اهل گفتن آن نبود. دوم اینکه بیعت با او موجب گمراهی مردم می‌شد و ضربه‌ای به اسلام محسوب می‌شد. سوم اینکه حکومت یزید ماهیتی خلاف وجدان اخلاقی و انسانی داشت. چهارم اینکه بیعت با یزید امکان هر گونه جنبش اصلاحی را از بین می‌برد.^{۷۶}

امام(ع) زیر بار بیعت نرفت و بلافاصله راهی مکه شد. علت نپذیرفتن بیعت این نبود که یزید بدتر از معاویه است یا اینکه معاویه ظاهر اسلام را حفظ می‌کرد و در زمان او اسلام در خطر نبود و در زمان یزید اسلام در خطر بود، چون اسلام حکومت خلیفه‌ی فاسق‌تر از یزید را دید و تحمل کرد و ریشه کن نشد. «ولید بن عبدالمک» در عصر امام صادق(ع) خلیفه‌ای بود که به

^{۶۹} قیام حسین(ع)، ص ۱۲ و ۱۳.

^{۷۰} قیام حسین(ع)، ص ۱۷۲-۱۷۱.

^{۷۱} قیام حسین(ع)، ص ۱۶۴.

^{۷۲} صالحی نجف آبادی، شهید جاوید، مؤسسه‌ی خدمات فرهنگی رسا، چاپ دوازدهم، ۱۳۶۱، ص ۱۶۶-۱۶۲.

^{۷۳} شیخ مفید، الارشاد، سید هاشم رسولی، انتشارات علمیة اسلامیة، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۷۹.

^{۷۴} صالحی نجف آبادی، نگاهی به حماسه‌ی حسینی استاد مطهری، انتشارات کویر، تهران، چاپ دوم، ۱۳۷۹،

ص ۸۵

^{۷۵} شهید جاوید، ص ۷.

^{۷۶} شهید جاوید، ص ۲۵.

اتفاق مورخان هم قبل از خلافت و هم زمان خلافتش از یزید فاسق‌تر بود. با این حال امام صادق علیه او قیام نکرد.^{۷۷} پس نه معاویه ظاهر اسلام را حفظ می‌کرد و نه اسلام اینقدر ضعیف بود که با فسق امثال یزید از صفحه‌ی گیتی حذف شود.^{۷۸}

در هر صورت خبر امتناع بیعت امام حسین(ع) به مسلمانان رسید. شیعیان کوفه با نوشتن نامه‌های متعدد و مکرر خواستار بیعت با ابی عبد الله(ع) و امامت سیاسی او شدند. اعلام آمادگی دهها هزار نفر نیروی نظامی داوطلب احتمال پیروزی بر یزید را جدی ساخت، محاسبه‌های امام(ع) تا اینجا از هر نظر درست بود؛ چرا که حکومت ضعیف بود، مردم ناراضی بودند، افکار عمومی به دلیل لیاقت امام با او بود و نیروی داوطلب نیز به اندازه‌ای بود که موفقیت را ممکن سازد.^{۷۹} امام می‌توانست پس از تشکیل حکومت در کوفه، آن‌را به سایر نقاط نیز گسترش دهد.^{۸۰}

بنابراین امام(ع)، مسلم بن عقیل را برای گرفتن بیعت از مردم کوفه و فراهم ساختن شرایط ورود خود، به سمت کوفه فرستاد. آنان با وی بیعت نمودند و امام با اطمینان از اوضاع راهی کوفه شد.

دیری نگذشت که شرایط دگرگون شد. امام با دریافت خبر کشته شدن مسلم و روبرو شدن با لشکر حر از ادامه‌ی راه و قیام مسلحانه منصرف شد. او مکرر درخواست می‌کرد که همراه یارانش باز گردد؛ ولی دشمن خواستار بیعت و تسلیم بی قید و شرط حسین بن علی(ع) بود.^{۸۱}

امام به دلیل مسؤلیتی که نسبت به خدا، اسلام و مردم احساس می‌کرد نمی‌توانست این ذلت را بپذیرد و تسلیم شود.^{۸۲} لذا حاضر به پذیرش این ننگ نشد. بالاخره جنگ بر او و یارانش تحمیل شد و ایشان یکی از دو خیر را برگزید.^{۸۳} امام تمام تدابیر ممکن را برای دفاعی قوی تدارک دید. احتمال پیروزی هنوز منتفی نبود؛ چون مردان خدا به دلیل هدف مقدس و وسیله‌ی مقدسی که مورد استفاده قرار می‌دهند و روحیه‌ی قوی (که ناشی از امید به پاداش آخرت است) با تعداد کم نیز می‌توانستند بر دشمن بسیار پیروز شوند.^{۸۴} تجربه جنگ بدر آنان را امیدوارتر می‌ساخت. اما در هر صورت نتیجه‌ی این نبرد این شد که امام با سرافرازی و افتخار به شهادت برسد.^{۸۵}

در این نگاه تمام مراحل قیام اصلاحی امام بر مبنای اصل امر به معروف و نهی از منکر انجام گرفته است.^{۸۶} حکومت یزید و بیعت با یزید یک پدیده «منکر» بود، پذیرش دعوت مردم و حرکت به سوی کوفه یک حقیقت «معروف» بود. تسلیم شدن به ابن زیاد و خود را به مهلکه انداختن «منکر» بود و دفاع از خود و خانواده‌ی خود، «معروف» بود.^{۸۷} حرکت جهادی امام جز در مرحله‌ی حرکت به سمت کوفه که جهاد ابتدایی محسوب می‌شد، در موارد دیگر جهادی دفاعی بود و البته هر دو «معروف» بودند.^{۸۸}

این نگاه به دلیل پیش فرضهای غیر مشهورش مورد انتقاد بسیار قرار گرفت.^{۸۹} در این نگرش امام همچون پیامبر بشر است و تا آخرین مراحل مبارزه، عقلانی عمل می‌کند و علم امامت او دخلی در تصمیم‌گیری‌هایش ندارد. در این نگرش علم لدنی و غیب امام(ع) محدود است،

^{۷۷} نگاهی به حماسه حسینی استاد مطهری، ص ۸۷

^{۷۸} نگاهی به حماسه حسینی استاد مطهری، ص ۹۰

^{۷۹} شهید جاوید، ص ۲۷ - ۴۰

^{۸۰} پیرامون نظر دکتر شریعتی در باره‌ی کتاب شهید جاوید، به کوشش انجمن تحقیق مسائل تاریخی و اعتقادی،

نشر نجف آباد، بی تا، ص ۴۲

^{۸۱} نگاهی به حماسه حسینی استاد مطهری، ص ۹۴

^{۸۲} شهید جاوید، ص ۱۰۷

^{۸۳} سید مرتضی علم الهدی، تنزیه الانبیاء، منشورات الشریف الرضی، قم، بی تا، ص ۱۷۷

^{۸۴} نگاهی به حماسه حسینی استاد مطهری، ص ۵۷

^{۸۵} نگاهی به حماسه حسینی استاد مطهری، ص ۹۴

^{۸۶} نگاهی به حماسه حسینی استاد مطهری، ص ۷۷

^{۸۷} نگاهی به حماسه حسینی استاد مطهری، ص ۷۸.

^{۸۸} شهید جاوید، ص ۱۲۸.

^{۸۹} نگاه شود به تفسیر فقهی - کلامی، تفسیر حماسی و تفسیر ماورایی

همان گونه که علم پیامبر(ص) محدود است.^{۹۰} بنا بر این دیدگاه روایاتی که به آن در باب علم امام تمسک شده است که بر طبق آن اگر امام عاقبت خود را نداند حجت خدا نیست، از فردی کذاب و غالی نقل شده و روایتی ضعیف تلقی شده است.^{۹۱}

در این نگاه، امام علم قطعی نداشت که در این زمان بخصوص به شهادت می‌رسد ولو اینکه علم اجمالی داشت که در کربلا به شهادت می‌رسد. بنا بر استدلال این اندیشه؛ بر طبق اصول حجیت قطع، ذاتی است و علم قطعی و لو «علم لدنی» تکلیف آور است، اگر امام یقین داشت که در این راه کشته می‌شود، نباید به این سفر می‌رفت. در اسلام دستور به شهادت داده نشده است ولی اگر کسی در جنگ مقدس کشته شد، شهید محسوب می‌شود و به فضیلت شهادت نایل شده است.

اگر امام به قصد کشته شدن به کربلا آمده بود، معنا نداشت مسلم را برای بیعت به کوفه بفرستد یا از مردم بخواهد وی را نکشند.^{۹۲} هدف ظاهری و باطنی امام با هم مغایرت نداشت بنابراین او نمی‌خواست نمایش بازی کند و اهداف باطنی خود را نشان ندهد.

۵ - تفسیر حماسی

این دیدگاه معتقد است: در شرایط خاصی که امام حسین (ع) پس از معاویه داشت، جامعه نیازمند حماسه‌ای خونین و شهادتی هدفمند بود تا حیات اجتماعی و دینی اسلام تأمین شود.

از نظر این دیدگاه نیز نظریه‌ی ماورایی، تحت تأثیر روح صوفیانه و بینش مسیحی اظهار می‌شود. آنان گفته‌اند: حسین (ع) برای کشته شدن قیام کرد، نه برای مبارزه با حکومت. او می‌خواست خود را فدای امت و محبان اهل بیت کند، ماهرانه‌ترین حيله را به کار گرفته‌اند که با حفظ عظمت و جلالت حسین شهادت او را پوچ کنند و آن را خالی و بی محتوا سازد و... هیچ! آنان در عین اینکه جلادان حسین را مطابق مشیت الهی تبرئه می‌کنند، همه‌ی جباران یزیدی و بیعت گیرهای معاویه‌ای را برای همیشه از خطر عاشورا و خاطره‌ی حسین مصون می‌سازند تا جهت شهادت را نه برای مقابله با قدرت‌های جور و غاصب، بلکه به سوی هیچ و علیه هیچ منحرف سازند.^{۹۳}

این دیدگاه با نظریه‌ی سیاسی - انقلابی نیز موافق نیست. چون آن نظریه، نهضت کربلا را يك نهضت شکست خورده چون نبرد احد می‌داند. حال آن که نظریه‌ی «شهادت» نظریه‌ای است برتر و موجه‌تر که تازه بعد از شکست مجاهد، جلوه می‌کند و کارساز می‌شود.^{۹۴} با اینکه نظریه سیاسی - انقلابی يك ایده‌آل است، ولی واقعیت خارجی با آن سازگار نیست.^{۹۵} مگر ممکن است شخصی در قلب حکومت بنی امیه زندگی کند و علناً با خانواده و کاروان، رسمی و آشکار در مقابل حکومت بایستد. او اگر می‌خواست قیام کند، باید اعلام‌نمی‌کرد و مخفیانه چنین اقدامی می‌کرد.^{۹۶}

هنگامی که امام در مقابل دو نتوانستن گرفتار شده است و همه چیز دارد ریشه کن می‌شود، نه می‌تواند قیام کند و نه می‌تواند سکوت کند و خاموش بنشیند.^{۹۷} پس چه باید کرد؟ حسین در تنهایی و عجز، بی سلاح و بی همراه نیز «حسین» است. آیا باز هم وظیفه دارد که بجنگد؟

^{۹۰} قل... لو كنت اعلم الغيب لاستكثرت من الخير و ما مسني السوء ان انا الا نذير و بشير لقوم يؤمنون؛ بگو جز آنچه خدا بخواهد، برای خودم اختیار سود و زیانی ندارم، و اگر غیب می‌دانستم قطعاً خیر بیشتری می‌اندوختم و هرگز به من آسیبی نمی‌رسید، من جز بیم دهنده و بشارتگر برای گروهی که ایمان می‌آورند، نیستم. (سوره اعراف، آیه ۱۸۸) قل... و ما ادري ما يفعل بي و لا بكمز بگو... من نمی‌دانم با من یا شما چه معامله‌ای می‌شود. (سوره احقاف، آیه ۹)

^{۹۱} همان، ص ۲۱۱

^{۹۲} شهید جاوید، ص ۹

^{۹۳} علی شریعتی، حسین وارث آدم، مجموعه آثار ۱۹، ص ۱۸۹-۱۸۸

^{۹۴} حسین وارث آدم، ص ۱۸۹

^{۹۵} حسین وارث آدم، ص ۱۵۰

^{۹۶} همان، ص ۱۵۲-۱۵۳. آقای صالحی نجف آبادی در کتابچه نظر دکتر شریعتی در باره کتاب «شهید جاوید» به

لحاظ تاریخی از نظر خود دفاع کرده است.

^{۹۷} حسین وارث آدم، ص ۱۵۴

«حسین بودن» او را به نبرد با «یزید بودن» می‌خواند. همه‌ی متولیان عقل و دین، نصیحتگران شرع و عرف و مصلحت پرستان صلاح و منطق همه یک صدا می‌گویند: نه! و حسین می‌گوید: آری!^{۹۸}

حسین بن علی (ع) یک پارچه حماسه، و پرخاشگری و اعتراض و انتقاد است. گویی از دهانش آتش می‌بارد و به هیچ وجه حاضر به زیر بار زور رفتن نیست.^{۹۹} حسین آموخت که «مرگ سیاه» سرنوشت شوم مردم زیونی است که به هرنگی تن می‌دهند تا «زنده» بمانند؛ کسانی که گستاخی آن را ندارند که «شهادت» را انتخاب کنند، «مرگ» آنان را انتخاب خواهد کرد.^{۱۰۰}

«شهادت» در فرهنگ ما یک درجه است وسیله نیست؛ خود، هدف است، اصالت است. در همه‌ی قرن‌ها و عصرها. هنگامی که پیروان یک ایمانی، یک اعتقادی قدرت دارند، با جهاد عزتشان و حیانتشان را تضمین می‌کنند، ولی وقتی که به ضعف دچار شدند و همه امکانات مبارزه را از آنان گرفتند، با شهادت، حیات و حرکت و زندگی و ایمان و عزت و آینده و تاریخ خودشان را تضمین می‌کنند؛ که شهادت دعوتی است به همه‌ی عصرها و به همه‌ی نسل‌ها، که: اگر می‌توانی بمیران! و اگر نمی‌توانی بمیر!^{۱۰۱}

۶- تفسیر فقهی - کلامی

این نگرش تفسیر فقهی فقهاء گذشته چون علامه حلی، محقق کرکی و صاحب جواهر را نمی‌پسندد و حرکت امام حسین (ع) را نه یک استثنا بلکه قاعده و نه یک دستور خصوصی و سری بلکه دستوری مبنایی و درس آموز برای همه می‌داند. به همین جهت این دیدگاه نهضت عاشورا را به علل و عوامل مختلفی نسبت می‌دهد و وظیفه‌ی شرعی امام را متناسب با آن عوامل مورد بحث و تحلیل قرار می‌دهد و معتقد است که امام در شرایط متفاوت بر اساس تکلیف مناسب با آن شرایط عمل می‌کرد.^{۱۰۲}

این نگرش بر نگرش اسطوره‌ای و ماورایی نیز خرده می‌گیرد و می‌گوید: دشمن نتوانست در حادثه‌ی کربلا تحریف ایجاد کند هر چه تحریف شده است، از ناحیه‌ی دوستان بوده است.^{۱۰۳} به عبارتی امام را سه گونه به شهادت رسانیدند: شهادت تن که به دست دشمن انجام شد، شهادت نام و شهادت هدف که توسط دوستان تحقق یافت.^{۱۰۴}

از نظر آنان واقعه‌ی عاشورا از دو جهت تحریف شده است؛ یکی از جهت لفظ و قالب، و دیگر از جهت معنا و محتوا.^{۱۰۵} تحریف لفظی نسبت دادن حوادثی به امام است که سندیت تاریخی ندارد.

تحریف معنوی عاشورا نیز خود از چندین جهت است. یکی تحریف در هدف امام. می‌گویند امام شهید شد تا کفاره‌ی گناه امت باشد. آنان امام را سنگر گنهکاران کردند و شرکت بیمه‌ی گناه تأسیس نمودند.^{۱۰۶}

تحریف دیگر، قائل شدن به این بود که حرکت سید الشهدا (ع)، معلول یک دستور خصوصی و محرمانه به نحو قضیه‌ی شخصی بوده است. به امام در خواب یا بیداری دستور خاصی داده می‌شود و او موظف است بر طبق آن دستورالعمل رفتار کند. این تحریف، انحراف فلسفه عزاداری است و مانع سرمشق‌گیری و الگوبرداری از نهضت کربلا است و بزرگ‌ترین خیانت قابل تصور است.^{۱۰۷} اصولاً هر اندازه در این زمینه خیال بافی بیشتر بشود - از جن و ملک و

^{۹۸} حسین وارث آدم، ص ۱۵۶

^{۹۹} حماسه حسینی، ص ۳۸۵

^{۱۰۰} حسین وارث آدم، ص ۱۷۱

^{۱۰۱} حسین وارث آدم، ص ۱۹۵

^{۱۰۲} قیام عاشورا در کلام و پیام امام خمینی (س)، تبیان، دفتر سوم، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ

دوم ۱۳۷۲، ص ۳۲، صحیفه نور، ج ۵، ص ۱۸۸، صحیفه نور، ج ۱۲، ص ۴۱۲

^{۱۰۳} حماسه حسینی، ص ۸۵.

^{۱۰۴} حماسه حسینی، ص ۵۸۷

^{۱۰۵} حماسه حسینی، ص ۱۰۲

^{۱۰۶} حماسه حسینی، ص ۱۰۲

^{۱۰۷} حماسه حسینی، ج ۱، ص ۲۶ و ج ۲، ص ۸۶-۸۴

خواب و بیداری و دستورهایی خصوصی زیاد گفته شود - این نهضت بی‌مصرف‌تر می‌شود چون قیام امام حسین را از حوزه قابل اقتدا و پیروی خارج می‌کند و به اصطلاح از زمین به آسمان می‌برد.^{۱۰۸} این دوستان به دلیل تمایل به اسطوره‌سازی یا زنده نگه داشتن یاد امام و گریه بر امام بدون توجه به فلسفه و هدف مقدس آن، از ابزار نامقدس استفاده کردند.^{۱۰۹}

تحریف دیگر در عزاداری امام است. می‌گویند گریه و عزاداری کنیم تا حضرت زهرا(س) تسلی خاطر پیدا کند یا چون امام بی‌گناه کشته شده و این حادثه تأثر آور است، باید برای آن متأثر بود. در حالی که اول باید مصلحت ذاتی حکم را تشخیص داد تا آنگاه نوبت به ثواب حکم برسد.^{۱۱۰}

فلسفه‌ی عزاداری این است که پرتویی از روح حسین، غیرت، ایمان، حریت، تقوا و توحید او در روح ما بتابد. خنده و گریه شدیدترین حالات احساسی انسان است، اگر اشکی می‌ریزیم باید در مسیر هماهنگی با روح و شخصیت حسین بن‌علی(ع) در جهت پیروی از راه او باشد.^{۱۱۱}

گریه بر مظلوم فریاد در مقابل ظالم است.^{۱۱۲} عزاداری، اشک شوق ریختن برای خوبان و سرمشق‌های عالی انسانیت است. انسان باید با اشک احساس کند که در صف مقابل دشمن قرار دارد و آتش خشمش علیه ظلم و کفر زبانه کشد و از پیشرفت آنها و عملی شدن نقشه‌های آنان در اجتماع متأثر گردد.^{۱۱۳}

در هر صورت این دیدگاه سعی دارد تا ماهیت علل و عوامل نهضت عاشورا را بدون توابع منفی یاد شده ارائه کند، به طوری که این نهضت با دستورات کلی و قاعده‌مند فقهی و کلامی اسلام قابل تطبیق باشد و امکان الگوبرداری از آن وجود داشته باشد.^{۱۱۴}

در این نگرش سه عامل «بیعت»، «دعوت مردم» و «امر به معروف و نهي از منکر» سه عامل اصلی نهضت کربلا است.^{۱۱۵}

به نظر این گروه، بین معاویه و یزید تفاوت وجود داشت. معاویه حفظ ظاهر می‌کرد و در لفافه دین عمل می‌کرد ولی یزید این چنین نبود و به پایمال کردن مقدسات و قوانین اسلامی بی‌باکانه تظاهر می‌کرد.^{۱۱۶} بنابراین امام نمی‌توانست با یزید بیعت کند چون در بیعت با یزید دو مفاسد اساسی وجود داشت: یکی تثبیت خلافت موروثی و دیگری تأیید شخصیت فاسد او.^{۱۱۷} به همین جهت سید الشهداء با درخواست بیعت یزید مخالفت بود.

امام به دنبال امتناع از بیعت وارد مکه می‌شود و با درخواست مردم کوفه جهت قیام روبرو می‌گردد. این درخواست مسئولیت می‌آورد.^{۱۱۸} بنابراین امام خود را برای قیام آماده می‌سازد اما خواست مردم پایدار نمی‌ماند و مسلم بن عقیل تنها مانده و مردم تحت فشار ابن زیاد از یاری امام منصرف می‌شوند.

تشخیص اولیه مردم کوفه در بیعت با امام مطابق فطرت و قاعده بود که خواستار حکومت حق بودند، ولی هنگامی که همین مردم در نشیب و فراز امتحان و خوف و طمع قرار گرفتند، راه دین و مصلحت از یکدیگر جدا شد، اینجا نیز از مردم عادی این رفتار عجیب نبود بلکه طبق قاعده عمل کردند و از اهل حق فاصله گرفتند. در این شرایط زمان به‌جای واژه‌های جهاد و فداکاری و قیام و اصلاح و جانبازی و سربازی واژه‌هایی از قبیل حزم و عقل و احتیاط و دوراندیشی به میان آمد. عجب از آن کسانی است که با همه گرفتاری‌ها جان برسر این کار نهادند و دست از مبارزه با بیداد نکشیدند، مبادا روز قیامت شرمنده و سرافکنده باشند.^{۱۱۹}

^{۱۰۸} حماسه حسینی، ص ۸۶-۸۵

^{۱۰۹} حماسه حسینی، ص ۸۵-۹۱

^{۱۱۰} حماسه حسینی، ص ۴۷۷

^{۱۱۱} حماسه حسینی، ص ۱۱۱-۱۱۲

^{۱۱۲} صحیفه نور، ج ۱۰، ص ۳۱۴-۳۱۵

^{۱۱۳} حماسه حسینی، ص ۵۶۸

^{۱۱۴} صحیفه نور، ج ۱، ص ۱۶۶ و ۲۴۰

^{۱۱۵} حماسه حسینی، ص ۱۹۸

^{۱۱۶} محمد حسین طباطبایی، شیعه در اسلام، دارالکتب اسلامی، بی‌تا، ص ۱۳۷

^{۱۱۷} حماسه حسینی، ص ۱۹۹-۲۰۳

^{۱۱۸} حماسه حسینی، ص ۱۹۶

^{۱۱۹} ابراهیم آیتی، بررسی تاریخ عاشورا، کتابخانه صدوق، چاپ ششم، ۱۳۶۶، ص ۶۲

به هر حال حضرت تا قبل از شنیدن خبر شهادت مسلم و روی برتافتن مردم از ایشان، در صد به دست گرفتن حکومت بود^{۱۲۰} اما از آن به بعد تصمیم گرفت امر به معروف و نهی از منکر خود را با شهادتی پر حماسه و خونین انجام دهد و این تنها راهی بود که از طریق آن می‌شد چهره‌ی کریمه خاندان اموی را برملا ساخت.^{۱۲۱} انحراف شدیدی که در اثر غصب خلافت، تغییر در دستگاه خلافت و تمام شؤون و نواحی اجتماعی مردم مسلمان رخنه کرده بود جز با قیام^{۱۲۲} و شهادت و جانبازی و قیام جدی قابل علاج نبود؛^{۱۲۳} شاهد این مطلب اینکه از آن به بعد حسین بن علی(ع) مرتب دم از مرگ می‌زند و سخن از شهادت می‌گوید. او می‌خواهد بگوید تشخیص من این است که جز با شهادت من و یارانم نمی‌توان به نتیجه رسید.^{۱۲۴}

موضوع تبلیغ یکی از عناصر مهم نهضت سید الشهدا(ع) بود. به همین جهت هم هست که داستان کربلا به صورت يك مکتب تعلیمی و تربیتی همیشه زنده است.^{۱۲۵} اهل بیت به دنبال امام تکمیل کننده جنبه‌ی تبلیغی نهضت کربلا بودند.^{۱۲۶} عامل تبلیغ جنبه‌ی آگاهی بخشی دارد ولی امر به معروف و نهی از منکر جنبه‌ی عملی و اجرایی دارد.

کربلا يك مکتب است که بعد از مرگ صاحبش زنده‌تر می‌شود. حادثه‌ی کربلا دارای دو صفحه است؛ صفحه‌ی سیاه و صفحه‌ی سفید. ورق سیاه يك داستان جنایی، تاریک و وحشتناک و مظهر بی رحمی و قساوت و دنائت و نامردمی و سبیت انسان است. ورق سفید يك داستان ملکوتی است، يك حماسه‌ی انسانی و مظهر آدمیت و عظمت و صفا و بزرگی و فداکاری است.^{۱۲۷} حادثه‌ی کربلا صحنه‌ی نمایش توحید، مروت، شجاعت، صبر، ایثار و فداکاری، رضا و تسلیم و قداست بود.^{۱۲۸} فلسفه‌ی عزاداری، مطالعه این دو صفحه و حب و بغض نسبت به این دو صفحه است تا روح مبارزه با مظاهر ظلم و کفر احیا شود.

پس منطق امام در مقابل عامل «بیعت» منطق يك انسان با شرف بود و در مقابل عامل «دعوت مردم» منطق يك مصلح و سیاستمدار ورزیده و در مقابل عامل سوم منطق شهید بود.^{۱۲۹} از نظر امام اهمیت عامل «دعوت» از همه کمتر و اهمیت عامل سوم یعنی «امر به معروف و نهی از منکر» از همه بیشتر بود.^{۱۳۰}

مفسر در پاسخ به این پرسش که امر به معروف و نهی از منکر از نظر فقهاهنگامی واجب است که انجام این تکلیف برای مکلف ضرر جانی یا مالی نداشته باشد و احتمال اثر نیز داده شود و این شرایط برای امام وجود نداشت، می‌گوید: در مورد امر به معروف و نهی از منکر دو دیدگاه وجود دارد؛ یکی آن را در صورتی واجب می‌داند که بی ضرر باشد و نظریه‌ی دیگر اینکه وجوب آن بستگی به موضوع دارد؛ فرق است بین ترتب مفسده برای اسلام و ضرر شخصی. امر به معروف و نهی از منکر برای شخص امام ضرر داشت ولی برای اسلام ضرورت داشت. امام ولو بر حسب قواعد یا روایات می‌دانست که موفق نخواهد شد تا یزید را از سلطنت خلع کند ولی تکلیف الهی داشت که برای «اصلاح جامعه» «ریشه کن کردن حکومت ظلم» و «تشکیل حکومت عدل» قیام کند.^{۱۳۱} امام بیش از هر چیز فکر آینده اسلام و مسلمین بود.^{۱۳۲}

۷. تفسیر اصلاحی

^{۱۲۰} حماسه حسینی، ص ۵۳۹

^{۱۲۱} شیعه در اسلام، ص ۱۲۴

^{۱۲۲} قیام عاشورا در کلام و پیام امام خمینی(س)، ص ۳۲

^{۱۲۳} بررسی تاریخ عاشورا، ص ۷۹

^{۱۲۴} بررسی تاریخ عاشورا، ص ۸۵

^{۱۲۵} حماسه حسینی، ص ۴۷۶

^{۱۲۶} حماسه حسینی، ص ۳۹۵-۲۸۳

^{۱۲۷} حماسه حسینی، ص ۴۸۱

^{۱۲۸} حماسه حسینی، ص ۵۱۷

^{۱۲۹} حماسه حسینی، ص ۵۲۶

^{۱۳۰} حماسه حسینی، ص ۲۱۲-۲۱۴

^{۱۳۱} قیام عاشورا در کلام و پیام امام خمینی(س)، ص ۳۹-۴۱، صحیفه نور، ج ۱۷ ص ۱۸۴

^{۱۳۲} قیام عاشورا در کلام و پیام امام خمینی(س)، ص ۴۰

بسیاری از تفسیرهایی که از جریان عاشورا صورت گرفته است، تحت تأثیر شرایط زمانی و مکانی غالباً تک عاملی بوده است. برخی سیاسی، برخی غیرسیاسی، برخی تاریخی و برخی فراتاریخی، برخی عاطفی و برخی عقلانی.

تفسیر اصلاحی، حادثه عاشورا را یک جریان جامع اصلاحی می‌بیند و حسین را یک مصلح بزرگ که قصدش اصلاح به معنای گسترده و در سطح کلان جامعه است و تنها گوشه‌ای از آن تشکیل حکومت است. این نگاه از تابلوی کربلا فلسفه‌ی جامعی می‌خواند که ابعاد سیاسی، حماسی، معنوی و اجتماعی تنها ابعادی از آن هستند. امام همان گونه که خود فرمود «من الگو و مقتدای شما هستم»^{۱۳۳}، راهنما و الگوی همه انسان‌ها در همه شرایط زمانی و مکانی و ارث همه انبیاست. عاشورا هم نقطه اوج این حرکت است.

حادثه‌ی عاشورا ناخودآگاه یک مکتب اصلاحی نانوشته را در عمق جان شیعیان حک می‌نمود، به طوری که بر اساس آن، حداقل در ذهن، آنچه در کربلا نفعی شد را نفعی کردند و آنچه در آن اثبات شد، را آرمان گرفتند و سعی نمودند آن را معیار و محک اصلاح همه زندگی خویش سازند. شاید همین روحیه و آرمان بود که باعث شد شیعیان به هیچ نظام سیاسی به عنوان نظام کامل دل‌نیندند و به دنبال آن باشند که حسین (ع) می‌خواست و آن را بچیند که او در پی آن بود. از آنجا که این حرکت از پشتوانه‌ی عمیق ارزشی و انسان‌گرایانه و آرمان‌خواهانه برخوردار بود، سیره سالار شهیدان برای همه‌ی پیروان راستین او، مکتب راهنمای زندگی شد. در این جا به برخی از اصول این مکتب اصلاحی که از زبان و عمل امام در جریان حادثه‌ی کربلا استفاده می‌شود، اشاره می‌کنیم:

اصل اول، نفعی سلطه‌ی جابرانه و نامشروع: در مکتب حسین حاکمی که صلاحیتهای لازم را نداشته باشد و بدون رضایت مردم به زور و ستم بخواهد بر مردم حکومت کند نامشروع است. معاویه به ناحق بر جایگاه پیامبر خدا (ص) تکیه زده بود و آنرا اشغال کرده بود. او آثار حاکمیت نبوی را از بین برد و آن را به سلطنت استبدادی موروثی مبدل ساخت. تبلیغات گسترده‌ی آنان که نان دین را می‌خوردند، از وی چهره‌ای ساختند که به عنوان صحابی رسول الله، کاتب وحی و خال المؤمنین، رفتارش اجتهاد شرعی و غیر قابل نقد تلقی شود. در طرح پیشنهادی معاویه، یزیدی که از ابتدایی‌ترین شرایط یک رهبر اجتماعی، سیاسی و ارزشی تهری است، حاکم مسلمانان معرفی شده و بر مردم تحمیل می‌گردد.

ابا عبد الله الحسین نظام فاسد و ستمگر یزید را نیز هم چون حکومت معاویه نامشروع می‌دانست و از هر فرصتی برای افشای چهره‌ی ننگین او برای افکار عمومی استفاده می‌کرد. ایشان در مکه، خطاب به علما اسلام، دلایل محکومیت و ویژگی‌های این نظام فاسد را اینگونه تبیین می‌کند: «ستمگرانی رابه جای خود نشانده‌اید که با شبه^{۱۳۴} کشور را اداره می‌کنند و در راه شهوت و کامجویی گام می‌نهند... به هوسرانی، رسوائی‌ها به بار می‌آورند. سیرت اشرار پیش می‌گیرند و بر خدا دلیری می‌کنند، در هر شهری سخنرانی بر فراز منبردارند و همه‌ی مملکت را قبضه کرده‌اند. دستشان همه جا باز است. مردم چون برده در برابرشان نیروی دفاع از خود ندارند. برخی جبار و سرکش و برخی بر ناتوانان سختگیر هستند. خدا و قیامت را نمی‌شناسند. شگفتا! چگونه شگفت زده نباشم که سرزمین اسلام در قبضه‌ی کسانی است که یا خائن و ستمگر، یا باجگیر و نابکار و یا حکمران بی‌رحم و بی‌انصاف است.»^{۱۳۵} ایشان در نامه‌ای به مردم بصره می‌نویسند: «سنت و قانون اسلامی از بین رفته

^{۱۳۳} کلام امام حسین (ع) با لشکر حر: و لکم فی اسوه. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، مؤسسه التاریخ العربی، بیروت ۱۹۸۹، ج ۲، ص ۵۵۳.

^{۱۳۴} شبه یعنی آنچه پایه‌ی علمی شفافی ندارد و درست و نادرست بودن آن آشکار نیست.

^{۱۳۵} مکنتم الظلمه من منزلتکم، و اسلمتم امور الله فی ایدیم بعملون بالشبهات و یسیرون فی شهوات... فاسلمتم الضعفاء فی ایدیم فمن بین مستعبد مقهور و بین مستضعف علی معیشتهم مغلوب، یتقلبون فی الملك بأرائهم و یسشعرون الخزی بأهوائهم، اقتداء بالاشرار و جراه علی الجبار، فی کل بلد منهم منبره خطیب یصقع فالارض لهم شاغره و ایدیم فیها ميسوطه، و الناس لهم خول لا یدفعون ید لاس، فمن بین جبار عنید و ذی سطوه علی الضعفه شدید، مطاع لا یعرف المبدء المعید، فیا عجبا و مالی (لا) اعجب او الارض من غاش غشوم و متصدق ظلوم و عامل علی المؤمنین بهم غیررحیم. حسین بن شعبه الحرانی، تحف العقول، احمد جنتی، انتشارات علمیة اسلامیة، بی‌تا، ص ۲۷۲-۲۷۱

است وسنت‌های قومی و شخصی مناسب با منافع عده‌ای خاص، جای آن را گرفته و احیا شده است.^{۱۳۶}

ایشان ضمن این‌که خود را با صلاحیت‌ترین منتقد حکومت معرفی می‌کند، خطاب به لشکر حر دلایل نامشروع بودن حکومت بنی امیه را اینگونه تشریح می‌کند: «ای مردم، این حاکمان به اطاعت شیطان در آمده و اطاعت رحمان را رها ساخته‌اند تباہی و فساد آورده و حدود الهی را تعطیل کرده‌اند. غنایم را به‌خود اختصاص داده‌اند و حرام خدا را حلال و حلال خدا را حرام ساخته‌اند.»^{۱۳۷}

دیدگاه عمومی کوفه نسبت به حکومت بنی امیه، با آنچه حضرت تشخص می‌داد هماهنگ بود؛ آنان در نامه خود به امام حسین(ع) از مرگ معاویه ابرازشعف کرده و نوشته بودند: «ستایش خدا را که دشمن جبار و سرسخت تو را نابود کرد؛ دشمنی که بر این امت یورش برد تا خلافت را به ناحق گرفت و اموال آنرا غصب کرد و بدون رضایت آنان بر آنها حکومت کرد. نیکانشان را کشت و اشرارشان را به جا نهاد و مال خدا را دستخوش جباران و توانگران امت ساخت.»^{۱۳۸}

این نگرش در اذهان یاران صدیق امام نیز وجود داشت. «زهیر بن قین»، سیاستمداری که سابقه‌ی تمایل به عثمان داشت اما در جریان کربلا به یاری‌ابی عبد الله برخاسته بود، با توجه به گذشته‌ی حکومت بنی امیه، چشم‌انداز حکومت یزید را در سخنانش با لشکر ابن زیاد اینگونه ترسیم می‌کند: «در ایام سلطه‌ی آنان جز بد نخواهید دید. چشمانتان را میل می‌کشند. دست‌ها و اعضایتان را می‌برند و بر تنه‌های خرما بالا می‌برند. پارسایان و قاریان شما امثال حجر بن عدی و یارانش و هانی بن عروه و نظایر او را می‌کشند.»^{۱۳۹}

در هر صورت حکومت یزید که نماینده و تجلی باورها و مطالبات مردم نیست و می‌خواهد به وسیله زر و زور و تزویر برای خود بیعت بگیرد، نه صلاحیت‌مدیریت رهبری سیاسی جامعه را دارد و نه منطبق با آرمان‌های جامعه‌ی اسلامی است. حکومت چنین کسی جز فلاکت، بدبختی، ظلم و بی‌عدالتی، نژادپرستی و حق‌ستیزی چه ارمغانی به‌بار می‌آورد؟ به قول امام، اگر جامعه‌گرفتار رهبری چون یزید شود فاتحه‌ی ائین عدل خوانده است، انا لله و انا الیه راجعون و علی الاسلام السلام.^{۱۴۰}

اصل دوم، ضرورت حکومت صالحان: در مکتب حسین نفي سلطه‌جابرانه به خاطر باور به مشروعیت حاکم صالحی است که پشتوانه مردمی دارد. شیعه نسبت به رهبری همواره حساس بوده و آنرا با صلاح و فساد جامعه‌همدوش می‌دانسته است. جامعه‌ی ایمانی نمی‌تواند سرنوشت خویش را به‌دست افراد نالایق، بی‌صلاحیت و بی‌ایمان دهد. طبیعی است که در صحنه‌ی عمل سیاسی نیز رای و خواست طبیعی مردم به کسانی که برای باورها و مقبولات مردم، ارزشی قایل نیستند تعلق نمی‌گیرد و چنین نظامی را مشروع نمی‌دانند.

نفي حکومت امثال معاویه و یزید به دنبال خود، اثبات امامتی را دارد که سیدالشهداء(ع) مصداق بارز آن است و دعوت مردم برای بیعت با او شرط مردمی‌آن را تضمین می‌کند. امام در پاسخ به دعوت مردم کوفه ویژگی‌های رهبری را چنین معرفی می‌کند: «به جان خودم، امام جز آن نیست که به کتاب خدا عمل کند و به عدالت و قسط برخیزد و ملتزم به راه و روش حق باشد و خود را فدای خدا بداند.»^{۱۴۱} نه فدای قدرت و ثروت و طبقه و جریان خاص. کسی که مسؤولیت‌مدیریت جامعه‌ی دینی را دارد باید پایبند به لوازم چنین نظامی باشد.

حق جویان، منتظر مرگ معاویه بودند تا با مرد شایسته‌ای چون حسین(ع) بیعت کنند. امام نیز می‌فرمود: تنها کسی که صلاحیت برقراری نظام عادلانه را دارد ما هستیم: «ما اهل بیت

^{۱۳۶} فان السنه قد امیتت و البدعه قد احییت. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۶۶

^{۱۳۷} الا و ان هؤلاء قد لزموا طاعه الشیطان و ترکوا طاعه الرحمن و اظہروا الفساد و عطلوا الحدود و استأثروا الفیء و احلوا حرام الله و حرموا حلاله و انا احق من غیر. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۰۴

^{۱۳۸} ارشاد، ج ۲، ص ۲۵

^{۱۳۹} تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۲۴.

^{۱۴۰} علی الاسلام السلام اذا بلیت الامه براع مثل یزید. مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۵

^{۱۴۱} فلعمرمی ما الامام الا العامل بالکتاب، القائم بالقسط، الداین بدین الحق، الحابس نفسه علی ذات الله. شیخ مفید، الارشاد، سید هاشم رسولی، انتشارات علیمه اسلامی، ج ۲، بی‌تا، ص ۳۶

محمد (ص)، بر داشتن حکومت نسبت به این کسانی که مدعی حکومت هستند و با ظلم و جور حکم می‌رانند و حقی نسبت به آن ندارند، اولی هستیم.» و در این زمان «من نسبت به دیگران، بر حکومت احق هستم.»^{۱۴۳}

حضرت در نامه‌ای به مردم بصره پس از تأکید بر حقانیت خویش آنان را دعوت می‌کند که به او بپیوندند: «شما را به کتاب خدا و سنت پیامبر او دعوت می‌کنم. امویان سنت را میرانده‌اند و بدعت را احیا کرده‌اند. اگر گفتارم را بشنوید و دستور مرا اطاعت کنید، شما را به راه رشاد هدایت خواهم کرد.»^{۱۴۳}

واقعه کربلا، در واقع آخرین تلاش امام شیعه بود تا بار دیگر حکومت را به جایگاه اصلیش برگرداند.

اصل سوم حساسیت مذهبی و سیاسی: در مکتب حسین بی توجهی به سرنوشت خویش و عملکرد نظام سیاسی حاکم نه مقبول است و نه مطلوب. مردم به ویژه آگاهان آنها همانگونه که مسئول رفتار خویشند مسئول نظام حاکمی هستند که در آن زندگی می‌کنند. در حقیقت آنچه در جامعه می‌گذرد، برآیند میزان آگاهی و مسئولیت پذیری مردم آن جامعه است. حسین به انسان مسلمان آموخت که باید نسبت به سرنوشت اجتماعی خود حساسیت نشان دهد. مشارکت و نظارت سیاسی نه تنها حق هر انسانی است، بلکه تکلیف اوست. نقد مستمر عملکرد نظام سیاسی تحت عنوان امر به معروف و نهی از منکر و آزادی اعمال این حق، تضمین کننده سلامت جامعه و نظام اسلامی است. فشارهای سیاسی در جهت منع مشارکت مردم و جلوگیری از اظهار نظر آزادانه، حرام و مخالف وجوب اصل امر به معروف و نهی از منکر است که حق و تکلیف مسلم هر انسان مسلمان است.

مهم‌ترین انگیزه‌ی قیام امام حسین انجام همین وظیفه بود. ایشان سعی در میدن روح حساسیت نسبت به ارزشها و مسئولیت‌پذیری در جان امت اسلامی داشت لذا از قول رسول خدا (ص) می‌فرمایند: «هر کس که حکومت ظلمی را ببیند که حرام خدا را حلال کرده، پیمان شکنی می‌کند، مخالف سنت رسول الله است و با بندگان خدا به گناه و دشمنی بر خورد نماید و اقدامی عملی یا سخنی در مخالفت با آن نگوید، حق خداست که او را با همان ظالمین در یک جام‌حشور سازد.»^{۱۴۴}

معروف و منکر امام بر خلاف آنچه برخی تصور می‌کنند، صرفاً نفی و اثبات سطحی و جزئی امور نیست؛ بلکه امور کلانی است که در پناه خود، امور سطحی و جزئی را نیز اصلاح می‌کند. معروف و منکر امام همان بود که ایشان در عمل نشان داد و مبارزات سیاسی خویش را در همان راستا جهت داد. حضرت در کلام خود مصادیق امر به معروف و نهی از منکر را دقیقاً امور کلان حکومتی و سیاسی اعلام می‌کنند و در ضمن بیان اهمیت انتقاد و نظارت عمومی نسبت به حکومت می‌فرمایند: «خداوند وجوب امر به معروف و نهی از منکر را در اولویت قرار داد، چون می‌دانست بقیه‌ی وظایف در پناه آن انجام خواهد شد. امر به معروف و نهی از منکر، به اسلام دعوت می‌کند. حقوق ستم‌دیدگان را باز می‌ستاند، با ستمگر می‌ستیزد، بیت‌المال را به تساوی تقسیم می‌کند و مالیات‌ها را از آنجا که باید می‌گیرد و در جایگاه خود صرف می‌کند.»^{۱۴۵}

سید الشهداء که از عدم حساسیت سیاسی علما و مردم نسبت به حکومت یزید ناراحت بود، در اجتماع حج ضمن سرزنش علما که بیشترین بار مسئولیت را در امر به معروف و نهی از منکر به عهده دارند انتقاد می‌کند. حضرت می‌فرماید چرا شیوه علمای یهود را در پیش گرفته‌اند. علما در مقابل بهره‌مندی‌شان از جامعه برای نقد حاکمیت مسئولیت دارند. حضرت

^{۱۴۳} تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۶۶

^{۱۴۴} تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۶۶

^{۱۴۵} ان رسول الله (ص) قال: من رأي سلطاناً جائراً مستحلاً لحرم الله ناكثاً لعهد الله مخالفاً لسنة رسول الله (ص) يعمل في عباد الله بالاثم والعدوان فلم يغير عليه بفعل ولا قول كان حقا علي الله ان يدخله مدخله. تاريخ طبري، ج ۲، ص ۳۰۴

^{۱۴۵} فبدأ الله بالامر بالمعروف والنهي عن المنكر فريضة منه، لعلمه بأنها اذا أدت و أقيمت استقامت الفرائض كلها هينها و صعبها و ذلك ان الامر بالمعروف والنهي عن المنكر دعاء الي الاسلام مع رد المظالم و مخالفه الظالم و قسمه الفبيء و الغنائم و أخذ الصدقات من مواضعها و وضعها في حقها. تحف العقول، ص ۲۷۰

اداره‌ی جامعه را کاری علمی می‌داند و متعلق به عالمان، لذا می‌فرماید: اگر شما اندیشمندان وظیفه‌ی خود را در این مورد انجام می‌دادید، حکومت را از شما نمی‌ربودند: «مصیبت شما از همه‌ی مردم بیشتر است؛ چون شما بر مسند علم تکیه زده‌اید. ای کاش گوش شنوا داشتید. جریان امور و احکام باید به دست دانشمندان دیندار باشد. آنها بر حلال و حرام خداوند امین هستند. این موقعیت را از شما ربودند. این عقب نشینی نتیجه‌ی جدا شدن شما از حق و اختلاف در سنت آشکار پیامبر (ص) بود. اگر شما در مقابل آزار و اذیتها مقاومت می‌کردید و از بذل جان و مال دریغ نداشتید، الان جریان امور الهی در دست شما بود و کارها تحت نظر شما انجام می‌گرفت.»^{۱۴۶} حضرت عامل اصلی ترك مسئولیت امر به معروف و نهی از منکر از ناحیه‌ی علما را «ترس از مرگ» و «دنیا طلبی» آنان می‌داند.^{۱۴۷}

امام در جایی دیگر رسالت مردم را به یادشان می‌آورد و می‌فرماید: «آیا نمی‌بینید به حق عمل نمی‌شود و از باطل دوری نمی‌گردد؟ با این شرایط انسان آرزوی مرگ می‌کند.»^{۱۴۸} ایشان تمام نهضت خویش را خلاصه در انجام همین تعهد و مسئولیت می‌بیند.

اصل چهارم، ضرورت اصلاحات: اصل مهم دیگر مکتب عاشورا، اصل اصلاحات و ارزش جویی در مقابل حاکمیت نفسانیت، باندبازی و فسادگرایی قدرت‌مداران است. هدف حساسیت مذهبی سیاسی مردم باید اصلاح باشد نه افساد. آنچه حسین (ع) با نهضت خویش می‌خواست آن را اثبات کند، مطلق خوبی‌ها و زیبایی‌هایی بود که اسلام بر تحقق آن سفارش می‌کرد. سید الشهداء در مناجاتی که با خدا دارد، شیوه و سنت مطلوب خویش را اینگونه مطرح می‌کند: «خدایا تو می‌دانی که من شیفته‌ی خوبی‌ها و دشمن بدی‌ها هستم... از تو درخواست می‌کنم به من همان عطا کنی که تو و رسول تو به آن راضی هستید.»^{۱۴۹} امام در انتهای سخن خود با علما، اتهام ماجراجویی، قدرت‌طلبی و ثروت‌طلبی را که معمولاً انگیزه‌ی مخالفت با حکومت‌ها تلقی می‌شد، از خود دفع می‌نماید: «خدایا تو خود می‌دانی که آنچه به دست ما انجام گرفت، نه به طمع سلطنت و مقام بود و نه طلب ثروت و مال.»^{۱۵۰}

امام اهداف اصلاحی خود را در قالب دعایی دیگر اینگونه بیان می‌کند: «خدایا ما خواستیم تا نشانه‌های راه دینت را بنماییم و در بلاد تو اصلاح انجام دهیم تا از این طریق بندگان مظلوم تو آسایش و امنیت ببینند و آسوده خاطر به واجبات تو عمل کنند و احکام و سنن تو را به اجرا گذارند.»^{۱۵۱}

اصل پنجم، ضرورت عزت نفس: یکی دیگر از اصول مهم مکتب عاشورا، حرمت نهادن به کرامت، شخصیت و عزت انسان است. تحقیر و به هیچ‌شمردن شخصیت انسان‌ها از مهم‌ترین منکرات سیاسی و اجتماعی است. اجبار انسان‌ها در پذیرش یک نظام نامشروع و ناشایست چیزی به جز تحقیر انسان و نادیده گرفتن حق تعیین سرنوشت آنان و نفی کمالات آنها نیست.

امام می‌فرمود: «انسان پست فرزند پست، مرا بین مرگ یا ذلت مخیر کرده‌است. چه دور است از ما، پذیرش ذلت، خدا، رسول خدا، مؤمنین و دامن‌های پاک و عزت انسانی از پذیرش ذلت، اطاعت و پیروی از افراد لئیم و پست ابادارد. من با همین خاندان کم و با وجود درندگی دشمن و عقب نشینی یاران دوست آماده کارزارم.»^{۱۵۲} حضرت فرار از مقابل تهاجم دشمن را

^{۱۴۶} انتم اعظم الناس مصیبه لما غلبتم علیه من منازل العلماء. لو كنتم تسعون ذلك بأن مجاری الامور والاحكام علي أيدي العلماء بالله و الامناء علي حلاله و حرامه. فانتم المسلوبون تلك المنزله و ماسلبتم ذلك الا بتفرقكم عن الحق و اختلافكم في السنه بعد البینه الواضحه. و لو صبرتم علي الاذي و تحملتم المؤمنه في ذات الله كانت امور الله عليكم ترد و عنكم تصدر و اليكم ترجع. تحف العقول، ص ۲۷۱

^{۱۴۷} فراركم من الموت و اعجابكم بالحياه التي هي مفارقتكم. تحف العقول، ص ۲۷۱

^{۱۴۸} الا ترون الي الحق لايعمل به و ان الباطل لايتناهي عنه، ليرغب المؤمن في لقاء الله محقاً. تاريخ طبري، ج ۴، ص ۳۰۵

^{۱۴۹} اللهم اني احب المعروف و انكر المنكر و اسئلك... ما هو لك رضي و لرسولك رض. مقتل خوارزمي، ص ۱۸۶

^{۱۵۰} اللهم انك تعلم أنه لم يكن ما كان منا تنافساً في سلطان و لا التماساً من فصول الحصار. تحف العقول، ص ۲۷۲

^{۱۵۱} اللهم انك تعلم... لكن لنري المعالم من دينك و نظهر الاصلاح في بلادك و يأمن المظلومون من عبادك و يعمل بفرائضك و سننك و احكامك. تحف العقول، ص ۲۷۲

^{۱۵۲} الا و ان الدعوي ابن الدعوي قد ركز منا بين اثنتين بين السله و الذله، و هيهات منا الدينئه يابي ذلك الله و رسوله و المومنون و حجور طابت و انوف حميه و نفوس ابيه و أن نؤثر طاعه اللئام علي مصارع الكراماني زاحف اليهم بهذه الاسره، علي كلب العدو و كثره العدد و خذله الناصر. تحف العقول، ص ۲۷۵

نیز همچون تسلیم، ذلت‌بار می‌داند و می‌فرماید: «نه. به خدا قسم مانند ذلیلان تسلیم نمی‌شوم و مانند بردگان بر بیعت گردن نمی‌نهم.»^{۱۵۳} عزت و کرامت انسانی برای حسین(ع) چنان اهمیت دارد که مرگ را بر پذیرش ذلت ترجیح می‌دهد و می‌فرماید: «من مرگ را سعادت و زندگی با ظالمین را ننگ می‌دانم.»^{۱۵۴} امام در پاسخ به توصیه‌ی یکی از یاران خویش برای بیعت با یزید به منظور جلوگیری از کشته شدن می‌فرماید: «به خدا قسم هیچگاه زیر بار ذلت بیعت نخواهم رفت. مرگ بر این ذلت ترجیح دارد.»^{۱۵۵} مرگ سرخ برای کسانی نامطلوب است که آن را نابودی تلقی می‌کنند و یا از عواقب گناهان خود می‌ترسند.

آن‌که مردن پیش چشمش تهلکه است

نه‌ی لا تلقوا بگيرد او به دست

آن‌که مردن شد به پیشش فتح باب

سار عوا آید مر او را در خطاب

چون چنین بردیست ما را بعد مات

راست آمد ان فی قتلی حیات

امام این مضمون را بارها در صحنه‌ی کربلا تکرار می‌کند که برای مؤمن شکست و نابودی معنا ندارد. مثلاً در پاسخ فرزندق می‌فرماید: اگر تقدیر به دلخواه ما رقم خورد، شکر خدا می‌کنیم ولی اگر قضا مانع شد، برای کسی که نیت پاک و اندیشه پرهیزگارانه دارد اهمیت ندارد.^{۱۵۶} بر همین اساس حضرت تا آخرین لحظه بر این اصل پایداری فرمود و خون خویش را برای آبیاری جوانه‌های این ارزش فدا نمود.

عده‌ای عزت را فقط برای خود می‌پسندند و هنگامی که به موقعیتی دست می‌یابند، دوست ندارند این روحیه فراگیر شود ولی حضرت این تحقیر را نه برای خود، بلکه برای هیچکس نمی‌پسندد. ایشان حتی راهی که انتخاب کرده و آن رانیز حق می‌داند، به دیگران تحمیل نمی‌کند و یاران خود را تحت فشار قرار نمی‌دهد تا او را همراهی کنند. او حتی خانواده و پیروان خویش را در کربلا آزادمی‌گذارد تا در صورت تمایل صحنه‌ی کربلا را ترک کنند. اصولاً امام نمی‌خواهد کسی به کاری وادار شود که نسبت به آن آگاهی کافی ندارد و از سرانجام آن بی‌اطلاع است.^{۱۵۷} سید الشهداء دوبار از یاران خویش درخواست کرد که در صورت تمایل باز گردند. بار اول در شرایطی بود که خبر کشته شدن مسلم بن عقیل وهانی بن عروه رسید و عده‌ای از همراهان که فکر می‌کردند بر سر سفره‌ی آماده‌ی بی‌خطر حکومت می‌روند، مایوس شده بودند. حضرت از آنان خواست اگر می‌خواهند برگردند. همه کسانی که اهل دین یا اهل خطر نبودند، پراکنده شدند.^{۱۵۸} بار دوم شب عاشورا بود که جز خاندان امام و اصحاب باوفای او کسی باقی نمانده بود. با این حال حضرت فرمود: «من اصحابی با وفاتر و بهتر از شما و خاندانی نیکوتر و خوش پیوندتر از خاندانم نمی‌شناسم. شما می‌دانید فردا چه خواهد شد. بیعت خود را از دوش شما برداشتم. از تاریکی شب بهره‌گیرید و به مناطق و شهرها و محل‌های خود برگردید تا خداوند فرجی فرماید. این قوم مرا می‌خواهند. اگر به من دست یافتند دست از شما بر خواهند داشت.»^{۱۵۹}

این بار هیچکس نرفت. مسئولیت امام این بود که به انتخاب مردم احترام‌گذارد و مسئولیت امت نیز آن بود که سنبل عزت را تنها نگذارد. گویی این پژواک کلام حسین(ع) به همه مردم در

^{۱۵۳} لا والله ولا اعطيهم بيدي عطاء الذليل ولا اقر اقرار العبيد. تاريخ طبري، ج ۴، ص ۳۲۳

^{۱۵۴} الا ترون الي الحق لايعمل به و ان الباطل لايتناهي عنه، ليرغب المؤمن في لقاء الله محققاً. فاني لاري الموت

الا شهادة (سعاده) و الحياه مع الظالمين الا برما. تاريخ طبري، ج ۴، ص ۳۰۵، تحف العقول، ص ۲۷۹

^{۱۵۵} لا والله لا افعل، الموت دون ذلك و احلي. ابن قتيبه دینوري، الامامه و السياسه، ج ۲-۱، دار الكتب العلميه،

بيروت ۱۹۹۷، ص ۱۸۵

^{۱۵۶} ان نزل القضاء بما نحب فنحمد الله علي نعمائه و هو المستعان علي اداء الشكر، وان حال القضاء دون الرجاء

فلم يعتد من كان الحق نيته، والتقوا سريرته. الكامل في التاريخ، ج ۲، ص ۵۴۷

^{۱۵۷} ارشاد مفيد، ج ۲، ص ۷۷

^{۱۵۸} ارشاد مفيد، ج ۲، ص ۷۷

^{۱۵۹} الكامل في التاريخ، ص ۵۵۹

طول تاریخ است که می‌گوید: «هرکس راه حق من را پذیرفت، پذیرفت ولی هر کس نپذیرفت، من صبر می‌کنم و خدا راقاضی قرار می‌دهم که بین ما و او حکم نماید.»^{۱۶۰} اصل ششم، ضرورت آزادی: اگر چه آزادی در کاربرد آن عصر به معنای آزادی از هوای نفس بود و با آزادی سیاسی به معنای امروز فاصله داشت، ولی جنبه‌ی اجتماعی و سیاسی آزادی نیز کم نیست. آزادی چنان مهم است که امام حسین (ع) آن را ولو اینکه از سر دینداری نباشد می‌ستاید چون اولین قدم برای دینداری آزادی است. امام به هنگام حمله‌ی لشکر ابن سعد به خیمه‌های خویش می‌فرماید: وای بر شما، اگر دین ندارید و از قیامت نمی‌ترسید، لااقل در دنیا آزاده باشید و به مردانگی اجداد خود برگردید.^{۱۶۱} امام آزادی حر را می‌ستاید و به انتخاب عاقلانه و خداجویانه‌ی حر آفرین می‌گوید و می‌فرماید: همانگونه که مادرت تو را حر نام نهاد، آزاده‌ای و ان شاء الله در دنیا و آخرت آزاده خواهی بود.^{۱۶۲} آزادگان اندکند چون آزادی دشوار است. مردم فطرتاً عدالت طلب هستند و حقیقت را دوست می‌دارند و تا هنگامی که خطری دنیای آنان را تهدید نمی‌کنند کنار آن هستند و از آن پشتیبانی می‌کنند ولی هرگاه دنیای مردم به دست نظام سلطه تأمین شود اغلب مردم در کنار سلطه‌گران قرار می‌گیرند. بنابراین از عموم مردم که ایمان قوی ندارند نباید انتظار داشت که قهرمان و آزاده باشند و همه چیز خود را فدای حق و حقیقت و دین کنند. به قول امام در تعارض دنیا و ارزش‌ها، غالب مردم بندگان دنیا هستند و «دین» فقط بر زبان آنها جاری است. تا هنگامی که معیشت آنها با دین تأمین شود، در کنار دین هستند و هنگامی که گرفتاری پیش آید دینداران واقعی اندک خواهند بود.^{۱۶۳}

در فضای آزاد مردم نیازی به ریاکاری ندارند و آنگونه که دوست دارند و با فطرت حق جویانه‌شان هماهنگ است عمل می‌کنند و شرایط برای آزادی آنان فراهم است. اما در صورتی که خطر و زور و گرفتاری پیش آمد، برای تأمین دنیای خود ممکن است دست به شمشیر و سلاح برند و حتی علیه همه مقدسات و ارزش‌ها بشورند، هر چند قلباً آن کار را دوست نداشته باشند. آیا کوفیان و عمر سعد از ابتدا می‌خواستند بر حقیقت تیغ کشند؟

هنگامی که امام از فرزدق شاعر از اوضاع عراق و وضع مردم آنجا پرسید، وی گفت: از فرد خبره و آگاهی سؤال کردی. قلب‌های مردم با تو ولی شمشیرهای آنها علیه توست.^{۱۶۴} مردم کوفه تنها مردمی بودند که حاضر به همکاری با امام حسین (ع) شدند. آنها مولا علی (ع) و امام حسن (ع) را نیز در شرایطی که دیگران حاضر به این کار نبودند یاری کردند. اصل هفتم، ضرورت پرورش دینی: حکومت صالح، انسان صالح و حکومت فاسد، انسان فاسد تربیت می‌کند. دین از نظام سیاسی می‌خواهد که امکانات لازم برای پرورش اخلاقی و معنوی افراد جامعه بوجود آورد، به گونه‌ای که هر چه می‌گذرد شرایط ارتباط آزاد انسان و خدا بیشتر فراهم گردد و گرایش به اخلاق و انسانیت روز به روز افزایش یابد. انسان دوستی، فداکاری و ایثار، آخرت طلبی و خداجویی محصول نظام صالح دینی است که در صحنه‌ی کربلا به خوبی تجلی داشت. حرکات و سکنات امام و یاران او عینیت اخلاق و معنویت بود.

آینده‌ی هر حکومتی تا حدودی از رفتار داعیان و به وجود آوردن آن حکومت قابل پیش‌بینی است. مسلم بن عقیل با وجودی که شرایط کشتن ابن زیاد را فراهم می‌بیند حاضر به ترور و قتل ناجوانمردانه او نمی‌شود و در توجیه اقدام خویش می‌گوید. پیامبر (ص) فرمود: ایمان مانع کشتن ناجوانمردانه و ترور است.^{۱۶۵} امام در ملاقات با لشکر دشمن به یاران خود می‌فرماید: لشکر دشمن و حتی حیوانات را سیراب سازید.^{۱۶۶} نافع بن هلال اجازه می‌یابد آب بنوشد ولی

^{۱۶۰} فمن قبلني بقبول الحق فالله اولي بالحق و من رد علي هذا اصبر حتي يقضي الله بيني و بين القوم وهو خير الحاكمين. مقتل خوارزمي، ص ۱۸۸

^{۱۶۱} ويلكم ان لم يكن لكم دين و كنتم لاتخافون يوم المعاد فكونوا احراراً في امر دنياكم و ذوي احساب. تاريخ طبري، ج ۴، ص ۳۴۴

^{۱۶۲} انت الحر كما سميك امك، انت الحر ان شاء الله في الدنيا و الاخره. تاريخ طبري، ج ۴، ص ۳۲۵

^{۱۶۳} ان الناس عبید الدنيا و الدين لعق علي السننهم يحوطونه مادرت معائشهم فاذا محصوا باليلا، قل الديانون.

تحف العقول، ص ۲۷۹

^{۱۶۴} قلوب الناس معك و اسيافهم عليك. ارشاد مفید، ج ۲، ص ۶۹

^{۱۶۵} ان الايمان قيد الفتك و لا يفتك مؤمن بمؤمن. الكامل في تاريخ، ج ۲، ص ۵۳۸

^{۱۶۶} تاريخ طبري، ج ۴، ص ۳۰۳

می‌گوید تا حسین و یاران او آب ننوشند، من نخواهم نوشید.^{۱۶۷} زهیر بن قین به امام پیشنهاد می‌کند تا لشکر عمر بن سعد نرسیده است با لشکر حر بجنگیم چون در این حالت احتمال پیروزی زیاد است ولی امام می‌فرماید: آنان با ما جنگ ندارند و من شروع کننده‌ی جنگ نخواهم بود.^{۱۶۸} مسلم بن عوسجه باینکه آخرین لحظات زندگی را سپری می‌کند تنها وصیتش به حبیب بن مظاهر، تنها نگذاشتن حسین بن علی است^{۱۶۹} و...
جامعه‌ی فاسد بقای خویش را در کنار ارزش‌ها نمی‌بیند، چنین نظامی منافق‌پرور، متملق دوست و سفله‌پرور است و اصلاح طلبی، آزادگی، نظارت و فعالیت‌آزاد و خیرخواهان را بر نمی‌تابد؛ خشونت، زور، سب و سرزنش مخالفین روش غالب در آن است. با ریا و فریب، مقدسین و قشریون را می‌فریبد. با رها کردن بیت‌المال در دست صاحبان نفوذ از آنان در جهت توجیه و تحکیم نظام حاکم بهره می‌برد.^{۱۷۰} بر همین اساس، روان‌شناسی جامعه‌ی اموی قابل پیش‌بینی است.

برآیند چنین روان‌شناسی در روز عاشورا متجلی است. صبح عاشورا، هنگامی که آتش را در پشت خیمه‌های حسین(ع) می‌بیند به فرزند و تربیت‌یافته‌ی پیامبر می‌گوید: یا حسین! آیا می‌خواهی زودتر از قیامت به آتش جهنم بروی.^{۱۷۱} «محمد بن اشعث» به تمسخر خطاب به امام می‌گوید: چه نسیتی بین تو و محمد(ص) وجود دارد؟^{۱۷۲} چگونه می‌شود مسلمانی به اینجا برسد که پس از کشتن فرزند پیامبر خود بر جنازه‌ی او داوطلبانه اسب بتازد؟^{۱۷۳} این چگونه نظام‌دینی است که امیر آن بر منبر رود و بگوید: سپاس خدایی را سزاست که حق و طرفداران آن را پیروز کرد و امیر مؤمنان، یزید و یاران او را یاری نمود و دروغگوی پسر دروغگو و طرفداران آن را به قتل رسانید.^{۱۷۴}

بنابراین حرکت ابا عبد الله الحسین یک حرکت اصلاحی انسان‌ساز بود که همواره خود را در پهنه‌ی تاریخ اسلام جلوه‌گر می‌سازد تا روزی که این نام شنیده می‌شود، این مکتب و اصول آن حیات و جریان دارد.

عاشورا آئینه‌ای تمام‌نمای حرکت انسان به سوی آزادی و آزادگی بود و سرزمین کربلا الهام بخش انسان به سوی کمال و خدا خواهی است.

فهرست منابع

- اخبار الطوال، ابو حنیفه احمد بن داود دینوری، محمود مهدوی دامغانی، نشر نی، ج ۴، ۱۳۷۱
الارشاد، شیخ مفید، سید هاشم رسولی، انتشارات علمیه اسلامیة، بی‌تا
الامامه و السیاسة، ابن قتیبہ دینوری، دار الکتب العلمیة، ج ۱-۲، بیروت ۱۹۹۷
الفتوح، ابن اعثم کوفی، محمد بن احمد مستوفی هروی، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۲
الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، مؤسسه التاریخ العربی، بیروت، ۱۹۸۹
اندیشه سیاسی در اسلام، حمید عنایت، بهاء الدین خرمشاهی، انتشارات خوارزمی، ج ۲، ۱۳۶۵
بررسی تاریخ عاشورا، ابراهیم آیتی، کتابخانه صدوق، چاپ ششم، ۱۳۶۶

^{۱۶۷} تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۹۰

^{۱۶۸} تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۰۹

^{۱۶۹} تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۳۱

^{۱۷۰} مجمع بن عبد الله در توصیف کوفه برای امام، می‌گوید: بزرگان قوم را رشوه‌های کلان داده‌اند و جوال‌هایشان را پر کرده‌اند که دوستی‌شان را جلب کنند و به صف خویش برند و بر ضد تو متفق‌اند. بقیه‌ی مردم دل‌هایشان به تو مایل است، اما فردا شمشیرهایشان بر ضد تو کشیده می‌شود. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۰۶

^{۱۷۱} یا حسین اتعجلت النار قبل یوم القیامة؟ ارشاد مفید، ج ۲، ص ۹۹

^{۱۷۲} ای قرابه بینک و بین محمد، مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۲۴۹

^{۱۷۳} من ینتدب للحسین فیوطئه فرسه؟ فانتدب عشره منهم. ارشاد مفید، ج ۲، ص ۱۱۸

^{۱۷۴} الحمد لله الذي اظهر الحق و اهله و نصر امير المومنين يزید و حزيه و قتل الكذاب ابن الكذاب و شيعته. ارشاد مفید، ج ۲، ص ۱۲۱

پیرامون نظر دکتر شریعتی در باره شهید جاوید، انجمن تحقیق مسائل تاریخی و اعتقادی،
نشر نجف آباد، نشر نجف آباد، بی تا
تاریخ طبری، ابن جریر طبری، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، بی تا
تاریخ یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، ابراهیم آیتی، ج ۲، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۶
تنزیه الانبیاء، سید مرتضی علم الهدی، منشورات الشریف الرضی، قم، بی تا
حماسه حسینی، مرتضی مطهری، مجموعه آثار ۱۷، انتشارات صدرا، ۱۳۷۷
راهنماشناسی، محمد تقی مصباح یزدی، مرکز مدیریت حوزه علمیه قم، ۱۳۶۷
شهید جاوید، صالحی نجف آبادی، مؤسسه خدماتی فرهنگی رسا، چ ۱۲، ۱۳۶۱
شیعه در اسلام، محمد حسین طباطبایی، دارالکتب اسلامی، بی تا
صحیفه نور، امام خمینی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ج ۱۷، ۱۲، ۱۰، ۵
قیام حسین (ع)، سید جعفر شهیدی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۵۹
قیام عاشورا در کلام و پیام امام خمینی (س)، دفتر سوم تبیان، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام
خمینی، چاپ دوم، ۱۳۷۳
کامل الزیارات، محمد بن جعفر قمی، مکتبه الصدوق، چ اول، ۱۳۷۵
کتاب الاسرار شهادت، محمد تقی بروجردی، مؤسسه مطبوعاتی افتخاریان، چاپ سوم، بی تا
گنجینه الاسرار، عمان سامانی، انتشارات عمان سامانی، شهرکرد، ۱۳۷۹
لهوف، سید بن طاووس، مقدمه، دفتر نشر نوید، قم، چ ۹، ۱۳۸۱
ناسخ التواریخ، محمدتقی سپهر، انتشارات اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۶۳
نگاهی به حماسه حسینی استاد مطهری، صالحی نجف آبادی، انتشارات کویر، تهران، چاپ
دوم، ۱۳۷۹